هفته نامه سیاسی ،
فرهنگی ،اقتصادی
ورزشی

نسیم جنوب

هشت صفحه ۵۰ تومان

پیش شماره نوزدهم - دوشنبه ۲۲ تیرماه ۱۳۷۷

سلامی و کلامی...

آیا بیان مشکلات، اختلاف انگیز است ؟!

همهٔ ما بر شانه‌های بزرگانی مثل چوبک ایستاده‌ایم.

گفتگو با منیرو روانی‌پور نویسندهٔ بوشهری

صادق چوبک پدر سبک ناتورالیسم ایرانی

نگاهی به زندگی و کارنامه ادبی صادق چوبک

چوبک که افتخار ما بود

عشق هرگز نمی‌میرد.

«واگویه یک دیدار کوتاه از صادق چوبک»

«قفس». قصه‌ای از صادق چوبک

شروه‌ای برای صادق چوبک

بازارچه مرزی بوشهر، آیاقیمت‌ها مناسب است؟!

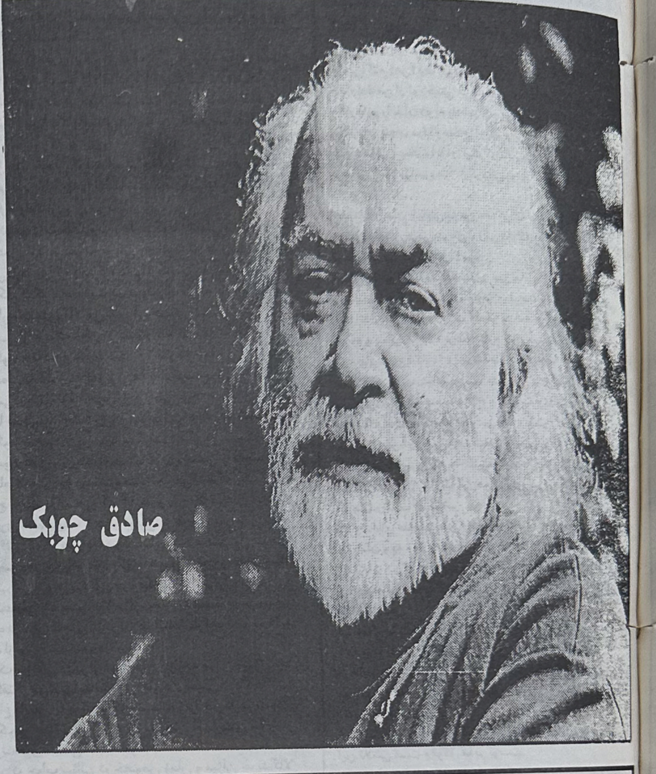
آخرین قیمت برخی ازکالاهادربازارچه‌مرزی

در چالش توسعه استان دستورکاری هم قرار می‌گیرد!

نقدی بر سخنان مهندس خواجه پور نماینده بوشهر، گناوه و دیلم

قهرمانی فرانسه . برزیل زانو زد

ایرانجوان بوشهر! چه کسی باید دلسوزی کند؟!



صادق چوبک

انالله و اناالیه راجعون

صادق چوبک نویسندهٔ بزرگ ایران و خالق رمان «تنگسیر» به ابدیت پیوست.

مرگ او ضایعه جبران ناپذیری است برای ادب و هنر این مرز و بوم علی‌الخصوص زادگاهش، بوشهر. به همین مناسبت مجلس یادبودی برای این عزیز از دست رفته برگزار می‌شود. شرکت شما همشهریان گرامی دراین مجلس باعث شادی روح آن مرحوم و تسلی خاطر بازماندگان است.

زمان: پنجشنبه ۷۷/۴/۲۵ ـ ساعت ۶ الی ۸ بعدازظهر

مکان: بوشهر ـ سالن کانون فرهنگی امام خمینی (ره)ـ جنب سینما بهمن

«خانواده چوبک ـ انجمن ادب و هنر استان بوشهر»

شاعر گرامی استاد منوچهر آتشی

مصیبت درگذشت شوهر خواهرتان را به جنابعالی و بازماندگان آن مرحوم تسلیت عرض می‌کنیم. خداوند به جنابعالی و بازماندگان صبر جمیل عنایت فرماید.

«نسیم جنوب»

اطلاعیه

به اطلاع کلیه شهروندان محترم می‌رساند مرکز آموزش مدیریت دولتی استان بوشهر در نظر دارد **یکدوره کامپیوتر** (آموزش زرنگار) در نیمه دوم مرداد ماه برگزار نماید، لذا از کلیه علاقمندان به فراگیری دوره مذکور دعوت به عمل می‌آید جهت ثبت‌نام، به این مرکز واقع در خیابان شهید چمران (چهاربانذی) مراجعه نمایند.

ضمناً جهت کسب اطلاعات بیشتر با شماره تلفنهای ۳۷۰۹۰ - ۳۸۸۹۱ تماس حاصل فرمائید.

«مرکز آموزش مدیریت دولتی استان بوشهر»

نسیم جنوب

سلامی و کلامی....

یونس قیصی‌زاده

آیا بیان مشکلات، اختلاف انگیز است ؟!

این روزها عده‌ای از خوانندگان نسیم جنوب طی تماسهائی بیان می‌کنند که آیا مطرح کردن افکار و نظرهای گوناگون، دامن زدن به اختلافات و آشکار کردن اختلافات موجود در جامعه نیست؟ و در حال حاضر آیا دامن زدن به اختلافات جایز است؟ آنچه مشخص است این که بازکردن باب گفتگو و مفاهمه فی‌نفسه مبارک و مفید است و از طرفی اختلاف رأی و نظر در سیاست بسیار طبیعی است و از این رو هیچ باعث تعجب نمی‌شود اگر گروهی در سیاست با گروه و افکار دیگر مخالف بوده و به نشر نظر و افکار خود بپردازند. اما این ابراز مخالفت، ابزارهای گوناگون دارد که ناخوشایندترین آن برخوردهای حذفی و فیزیکی و خوشایندترین آن گفتگو و مفاهمه می‌باشد. از طرفی باید دانست که گرچه ممکن است که به ظاهر، فضا آرام و همه چیز بر وفق مراد باشد، اما این آرامش و سکون نشان از همدلی و همفکری و مطیع بودن دیگران در برابر افکار خاصی ندارد، بلکه آرامش قبل از طوفانی است که هر لحظه ممکن است به بهانه‌های گوناگون امکان ابراز وجود یافته و ناخودآگاه منفجر گردد. بنابراین نباید درخواست آرامشی کاذب را نمود. در قالب ابراز نظرهای گوناگون، مغایر و گاه مخالف با یکدیگر است که اندیشه‌ها رشد نموده و بارور می‌شوند-از این رو بیان گفته‌ها و افکار گوناگون را نباید به حساب ایجاد اختلاف و متشنج نمودن اوضاع گذاشت، از طرفی هنگامی ممکن است این سکوت و همراهی توجیه پیدا نماید که روند اوضاع جامعه به سوی توسعه و رشدیافتگی باشد، در این صورت گفتگوها باید در جهت تسریع این روند صعودی صورت گیرد، درصورتیکه فکر می‌کنم کمتر کسی این نظر را داشته باشد که مثلاً اوضاع و احوال استان بوشهر در سالهای اخیر در جهت رشدیافتگی و توسعه سیاسی - اقتصای حرکت نموده است.

آیا در حالیکه فکر می‌کنیم نمایندگان و مسئولین استان از همه تلاش خود جهت توسعه استان بوشهر استفاده نمی‌کنند، حق حداقل سؤال نمودن و توضیح خواستن از آنها را نداریم.آیا درخواست اینکه چرا نمایندگان مجلس به گذ راندن عادی ایام در استانی مشغولند که دارای وضعیت بحرانی بوده و روز به روز نیز از کاروان سازندگی عقبتر می‌افتد، کاری است اختلاف‌انگیز؟

آیا پرسیدن این سؤال از استاندار دولت پاسخگو، که چرا پس از گذشت چندین ماه، اینگونه از مردم به کناره است و مردم را در بی‌خبری از اقدامات و برنامه‌های خود جهت توسعه استان قرار داده است، بحثی اختلاف‌انگیز است؟ این یک انتظار ساده از استاندار است که مردم بدانند پس از چندین ماه از شروع به کار ایشان، نتیجه بررسیهایشان در زمینه کشف مشکلات استان به کجا انجامیده است؟ فعالیت عملی شروع بکار بندر ویژه اقتصادی در چه مرحله‌ای است و چرا هنوز تعاونی مرزنشینان از رکود خارج نشده؟ و چرا بازارچه مرزی اینگونه بی‌رونق است؟ و چرا رکود صنعت دراستان تکان نخورده؟ و چرا اینگونه توسعه فرهنگی استان به کندی پیش می‌رود؟ و چراگمرکات استان نیمه تعطیلند؟ و چرا ...؟

البته در این مدت اندک انتظار حل تمامی مشکلات استان را از ایشان و همکارانشان نداریم، اما این انتظار را داریم که ایشان در گفتگو با مردم طرحها و برنامه‌های خود را جهت حل مشکلات استان ارائه دهند و یا حداقل با ذکر مشکلات موجود، این امیدواری را در مردم بوجود آورند که حداقل پیگیر حل این مشکلاتند. آیا بیان این خواسته‌ها، دامن زدن به اختلافات است؟

آیا پرسیدن از اینکه بالاخره مردم باید تکلیف خودشان را بدانند و بدانند که نمایندگانشان در قضیه استیضاح وزیر کشور چگونه عمل کرده‌اند؟ بیان سخنان اختلاف‌انگیز است. متأسفانه تنی چند از نمایندگان بوشهر در قبال حوادث و اوضاع کنونی، «سیاست سکوت» را پیشه کرده‌اند و با نادیده گرفتن «وظیفه جواب دادن» به موکلین خود در اوضاع و احوال پرالتهاب کنونی، از اظهارنظر و حضور فعال در جریانات سیاسی و اجتماعی خودداری کرده و به آرامی زمان می‌گذرانند. سیاست سکوت آنان در اوضاع ناآرام کنونی باعث می‌گردد تا آنان از این جریان به سلامت عبور کرده و در نتیجه در معرض نقد و انتقاد از طرف موافقان و مخالفان قرار نگرفته و دورهٔ انتقالی را به سلامت پشت سر گذارند و از آنجا که «املاء نانوشته غلط ندارد» بنابراین نقدی بر عملکرد آنان وارد نمی‌آید. در حالیکه در زمان کنونی حداقل انتظار موجود از نمایندگان این است که حضوری فعال و سرنوشت‌ساز را در این دوره انتقالی ایفا نموده و جامعه را در پشت سرگذاشتن این دوره بحرانی یاری رسانند. متأسفانه اینان هم اکنون غیرفعالانه با مسائل برخورد می‌نمایند ولی در هنگام فرا رسیدن انتخابات با پیش کشیدن بحثهای جنجالی و داغ نمودن اوضاع منطقه به تحریک نمودن «لحظه‌ای» موکلین خود اقدام نموده و چه بساکه در این مورد نیز به نتیجه برسند. براستی چرا در ایام انتخابات است که یکدفعه مشکلات استان و راه‌حلها و برنامه‌های کوتاه مدت و بلند مدت کشف و ظهور می‌یابند و مردم نسبت به حل مشکلات تحریک می‌شوند و با حس مسئولیت با تمام قوا به نفع کاندیدلها وارد عمل می‌شوند، اما بعد از انتخابات، بر اوضاع آرامش و سکوت و سکون حکمفرما می‌شود. استفاده از هیجانات لحظه‌ای و کشاندن افکار به سوی خود در کوتاه مدت شاید که درگذشته در رأی‌گیری انتخابات اثر داشته، اما امیدواریم که دیگر بعد از «دوم خرداد» از کارایی افتاده باشد.

در هر صورت آیا بیان این مطالب باز نمودن بحثهای انحرافی و اختلاف‌انگیز است؟!

معاون فرهنگی اداره فرهنگ و ارشاد بوشهر:

مخالفت با موسیقی محلی بوشهر، یک بحث سیاسی است.

مراسم جشن میلاد پیامبر اسلام (ص) در سالن اجتماعات دانشگاه علوم پزشکی بوشهر برگزار گردید.

در این مراسم ،معاون فرهنگی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی طی سخنانی با اشاره به مخالفتهای پیش‌آمده اخیر در خصوص موسیقی محلی بوشهر توسط یکی از نمایندگان مجلس و برخی دیگر از افراد گفت : «مملکت ما متولی دارد ومتولی آن هم، خود مرجع تقلید است، صدا و سیما زیر نظر رهبری دارد کار می‌کند، در شهر بوشهر برنامه‌ای با نام "سی مو سی تو" از صدا و سیما پخش می‌شود که از اول تا آخرش موسیقی محلی است، چرا برای یک بار صدا و سیما را مورد خطاب قرار نمی‌دهند و چرا خطابهای تند و تیز به طرف ارشاد اسلامی است.»

رحیمی در ادامه گفت :«دفترچه چاپ کردن و صحبت کردن و تشنج ایجاد کردن و همه چیز را طرف خطاب قرار دادن، مشکلی را حل نمی‌کند، و مردمی‌ترین کار این است که با مردم حرکت کنیم.» وی همچنین افزود :«من با جرأت می‌گویم که بحث، بحث سیاسی است و قاطی مسائل دینی کرده‌اند. ما نمی‌توانیم، موسیقی را از نظام حذف کنیم.»

نامه اعضاء ستاد سابق انتخاباتی ریاست جمهوری شهرستان دشتی به سیدمحمد خاتمی

در قسمتی از این نامه آمده است: «وظیفه خود می‌دانیم، چون گذشته ازکسانی همچون حجت‌الاسلام جناب آقای عبدالله نوری که خالصانه در جهت تحقق آرمانهای انقلاب اسلامی و خدمتگزاری به مردم پاک و باایمان از هیچ امری فروگذار نکرده‌اند و تا آخر بر عهد و و پیمان خود با مردم جهت توسعه و مشارکت سیاسی، امنیت ملی و ارج نهادن به توده عظیم مردم که خداوند به آنها نوید وراثت و پیشوایی بر زمین را داده است، باقی مانده و در این راه هدف تهمتهایی قرار گرفته‌اند که گویندگان آن در حقیقت خود مصداق واقعی هر کدام از آن تهمتها هستند، پشتیبانی، تقدیر و تشکر نمائیم.»

در ادامه ذکر گردیده است :«اما آن طور که مشخص است این مدعیان از عبرتها و آیات روشن گذشته درس نگرفته و دوباره نگری و ارزشیابی از کارهای خود نمی‌کنند، دور نیست که بار دیگر ارزش و پایگاه خود را برای بار دیگر لرزان‌تر از گذشته و با ضرر و زیان بیشتری بیابند. پس شایسته است که منیّتها را کنار گذاشته بار دیگر اندیشه کنیم وکسانیکه متولی امر خیر و سنت صالحه هستند و عزیزان جامعه را عزیز و متکبران و خودفروختگان را خوار و ذلیل می‌شمرند و وعده‌های شیرین الهی را چون پیشوایی زمین که گام اول آن مشارکت در سرنوشت و بیان خواسته‌های خود از زبان و قلم آنهاست جامهٔ عمل می‌پوشانند ارج نهاده و تقدیر نمائیم. در خاتمه با درخواست از خداوند متعال و پشتیبانی و هوشیاری مردم که از وظایف آنها نسبت به دولت جمهوری اسلامی است می‌خواهیم که ریاست محترم جمهور را در راه اداره امور مملکت و ادای وعده‌های خود موفق و پیروز بگرداند.

افتتاح قهوه‌خانه سنتی (آب‌انبار قوام)

به‌گزارش روابط عمومی شهرداری بوشهر به مناسبت میلاد حضرت رسول اکرم (ص) چند پروژهٔ شهرداری بوشهر از جمله قهوه‌خانه سنتی (آب‌انبار قوام) افتتاح خواهد گردید.

لازم به ذکر است که این جلسهٔ افتتاحیه با حضور استاندار، نماینده ولی فقیه و بعضی از مسئولین وزارت کشور برگزار خواهد شد.

تشکیل کلاسهای اوقات فراغت توسط اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی دیر

کلاسهای اوقات فراغت اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی با حضور بیش از ۶۹۰ نفر دانش‌آموز در مقاطع مختلف آغاز به کار نمود، این کلاسها که در محل فرهنگسرای ارشاد، کانون فرهنگی و هنری مسجد در شهر دیر و روستاهای آبدان، دوراهک، بردستان و بخش بردخون تشکیل گردیده، در زمینه‌های قرآن، طراحی، خوشنویسی، تئاتر، ماشین‌نویسی، شعر و قصه و مروارید بافی فعالیت می‌نمایند. حسن مختارزاده رئیس اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی گفت: «باتوجه به استقبال بیش از حد دانش‌آموزان از کلاسها به دلیل فراهم نبودن امکانات خنک‌کننده لازم است که در سالهای آتی مسئولین امر برنامه‌های مذکور را در ابعاد گسترده‌تری به مرحله اجرا در بیاورند».

مدیرکل بندر در حال رفتن است؟!

شنیده میشود که مدیرکل اداره بندر در حال رفتن از بوشهر می‌باشد. گویا ایشان در حال انتقال به نوشهر بوده و بزودی به عنوان مدیرکل آن بندر مشغول به کار خواهند گردید.

غلامرضا ساسانی در زمان تصدی‌گری مدیرکلی اداره بندر بوشهر، به عنوان مدیر کل نمونه استان نیز انتخاب گردیده بود، ضمن اینکه در زمان مدیرکلی ایشان ،لایروب عظیم و قیمتی سومار در اسکله اداره بندر آتش گرفته و سوخت.

آتش سوزی که احتمالاً وی هیچگاه آنرا فراموش نخواهد کرد. علیرغم گذشت چندین ماه از این آتش سوزی و سؤالات مردم در خصوص علل این آتش سوزی و همچنین درخواست عموم برای پیگیری و رسیدگی به مسببین این حادثه هنوز هیچگونه پاسخ قانع کننده‌ای از سوی مسئولین امر به مردم داده نشده است.

در آخرین روزهای حضور وی در بوشهر ،تعاونی مصرف اداره بندر و کشتیرانی نیز دچار آتش سوزی گردید که گفته می‌شود اجناس بسیار زیادی از این تعاونی، در این آتش سوزی از بین رفته است .

بازارچه مرزی بوشهر، آیاقیمت‌ها مناسب است؟!

● گزارش از محسن برغندان

در هفته‌های گذشته برای آشنائی خوانندگان نسیم جنوب،با چگونکی کار بازارچه مرزی ،گزارشاتی را ارائه نمودیم ، در این هفته برای آشنائی بیشتر خوانندگان، به مصاحبه با چندتن از غرفه‌داران در بازارچه مرزی پرداخته‌ایم، امیدواریم که در آینده بتوانیم با مسئولین این بازارچه نیز گفتگوئی داشته باشیم .

غلامرضا جعفری یکی از غرفه‌داران بازارچه مرزی است. وی در مورد قیمت کالاها در بازارچه گفت: «مخارج و هزینه‌های زیاد در مورد تشریفات گمرکی باعث شده که قیمتها نسبتاً بالا باشد»، به گفتهٔ وی اداره استاندارد «برای یک آزمایش که بر روی ۴۰۰۰ کارتن روغن انجام داده، ۲۰۰ هزار تومان گرفته است. جعفری دلیل عدم استقبال مردم از این بازارچه را تبلیغات ضعیف بازارچه و عدم اطلاع مردم از راه‌اندازی آن می‌داند.

وی در مورد مشکلات بازارچه می‌گوید: «یکی از مشکلات ما حمل کالا از گمرک تا بازارچه است که هزینه زیادی برمی‌دارد، چرا که باید کالاها را از کشتی به اینجا بیاوریم. مشکل دیگر محدودیت در فروش است که به هر خانوار مقدار محدودی کالا می‌توان فروخت».

یکی از غرفه‌داران در بازارچه مرزی با ناراحتی می‌گوید:«تاکنون شاید تنها ۲۰ نفر به غرفه من مراجعه کرده‌اند که فقط پنج نفر از آن‌ها یک کیسه برنج خریده‌اند و بعضی از آنها نیز از نحوه توزیع راضی نبوده و با لحن تندی با ما صحبت کردند.» وی در جواب اینکه به نظر شما دلیل اینگونه برخوردها چیست؟ می‌گوید: « فکر می‌کنم که مردم در مورد اصل بازارچه و نحوه واگذاری امتیاز و هزینه‌های انجام شده توجیه نیستند و مثلاً فکر می‌کنند که یک کیسه برنج ورسم پاکستانی که ۱۶ هزار و ۵۰۰ تومان قیمت گذاری شده باید ۱۰ هزار تومان به فروش برسد و فکر می‌کنند که در بازارچه، سود بیش از حد معمول گرفته می‌شود، در حالیکه باید بگویم همین برنج بر طبق اسناد معتبر خرید و هزینه‌های مربوطه شامل گمرکی و بهداری و ضدعفونی و ... حدود ۱۴ هزار تومان به دست ما می‌رسد و تازه باید هزینه‌های دیگر نیز همانند، اجاره غرفه و ... را نیز بعد از آن به قیمتها بیفزائیم.

ملک‌پور یکی دیگر از غرفه‌داران بازارچه مرزی است که با او گفتگو می‌کنیم. به نظر وی: «آوردن بعضی از کالاها مثل چراغ فانوس به بازارچه لازم نیست، زیرا خریداری ندارد». ملک‌پور امیدوار است که با ساختن انبارهای کالا، از هزینه‌های اضافی کاسته شود.

وی در جواب سؤالی در خصوص زمان و میزان خرید کالا می‌گوید: «متأسفانه جنس دیر خریداری می‌شود و به غرفه می‌رسد و برای فروش آن مشکل داریم. باید با برنامه‌ریزی بهتر و حذف هزینه‌های اضافی، اجناس آسانتر و ارزانتر به دست غرفه‌دار برسد. در میزان خرید خانوارها از بازارچه نیز مشکلاتی وجود دارد، مثلاً یک خانوار ۲ نفره و یک خانوار ۸ نفره هر دو به یک میزان سهمیه برای خرید از بازارچه دارند». وی پیشنهاد می‌کند که اجناس بر اساس تعداد افراد خانوار به آنها اختصاص یابد.

ملک‌پور در پایان می‌گوید: «هنوز بر سر مکان بازارچه مرزی بین استانداری و اداره بندر هماهنگی لازم بوجودنیامده است و می‌بینیم که ساعت ۲ بعد از ظهر درب اصلی را قفل می‌کنند، در حالیکه استانداری باید هماهنگی کند تا ساعت کار بازارچه از ۸ صبح تا ۸ بعدازظهر باشد».

آخرین قیمت برخی ازکالاهادربازارچه‌مرزی:

- برنج ورسم پاکستان یک کیسه ۱۶۵۰۰ تومان
- برنج هما یک کیسه ۱۵۵۰۰ تومان
- چرخ خیاطی یک دستگاه ۱۲۵۰۰ تومان
- روغن مایع هر گالن ۳ لیتری ۲۱۵۰ تومان
- زردچوبه یک کیلو ۷۰۰ تومان
- پنکه سقفی یک دستگاه ۸۵۰۰ تومان
- کارد میوه خوری یک جین ۱۰۰۰ تومان
- چراغ فانوس یک عدد ۲۵۰۰ تومان

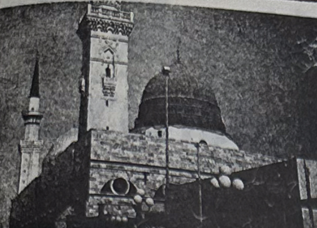
ثبت تپه گورستان شغاب در آثار ملی ایران

اثر تاریخی تپه گورستان شغاب در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید.

به گفته روابط عمومی میراث فرهنگی بوشهر، اثر تاریخی تپه گورستان شغاب، واقع در ۵ کیلومتری جنوب غربی بوشهر در کناره غربی محله شغاب، پس از طی تشریفات قانونی در تاریخ ۷۷/۱/۱۹ به شماره ۲۰۱۶ در فهرست آثار ملی ایران به ثبت رسید. این اثر تاریخی، از تاریخ ثبت، تحت حفاظت سازمان میراث فرهنگی کشور درآمده و هرگونه تخریب و دخل و تصرف در اثر مذکور طبق قانون مجازات اسلامی، جرم محسوب شده و مرتکب مشمول مجازاتهای قانونی خواهد بود.

ریوبراوو در کانون فیلم بوشهر

ریوبراوو به کارگردانی «هواردهاکس» نام فیلمی است که قرار است چهارشنبه همین هفته در کانون فیلم (سالن سازمان تبلیغات) به نمایش درآید. علاقمندان می‌توانند با همراه داشتن کارت عضویت کانون فیلم رأس ساعت ۴:۳۰ بعد از ظهر در جلسه حضور به هم رسانند. ضمناً فیلم مضمونی وسترن دارد.



دعای پیامبراکرم حضرت محمد(ص)

پیامبر اکرم (ص) دعا می‌نمود:

خداوندا، من از تو رحمتی می‌خواهم که با آن دلم را هدایت کنی وکارهایم را با آن رو به راه‌سازی و پریشانی‌ام را از میان برداری وکارهای پنهان مرا به صلاح آوری وکارهای آشکار مرا مرتبتی بلند بخشی و عملم را با آن نیکوگردانی و هدایت مرا با آن به من برسانی و با آن انس مرا بازگردانی، و با آن مرا از بدی مصون داری.

خداوندا، ایمان و یقینی به من عطاکن که پس از آن کفر وانکاری حاصل نشود. رحمتی بر من ارزانی دارکه به شرف گرامی داشت تو در دنیا و آخرت نایل آیم.

خداوندا! در قضایی که مقرر می‌نمائی از تو کامیابی، مقام شهیدان، زندگی نیکبختان، پیروزی بر دشمن از تو می‌خواهم.

خداوندا، نیاز خود را به درگاه تو عرضه می‌کنم، اگر چه از نظر کوتاه و عملی ضعیف برخوردارم به رحمت تو نیازمندم. ای سرانجام دهندهٔ کارها و ای شفادهندهٔ سینه‌ها از تو می‌خواهم، چنانکه در میان دریا مردم را در پرتو امان خود می‌گیری،مرانیزاز عذاب دوزخ و هلاکت وعذاب‌قبرامان دهی.

خداوندا، آنچه را که به نظر نمی‌آید و نیت و درخواستم به آن نمی‌رسد، هر آن خیری راکه به کسی از آفریدگانت وعده داده‌ای و یا خیری که به نظر لطف خود به کسی از بندگانت می‌دهی، من آن را از تو می‌خواهم. ای پروردگار جهانیان من خواهان رحمت تو هستم.

خداوندا، ای صاحب حبل استوار و تصرفات راستین، به روز وعید از توامان و به روز جاودانه از تو بهشت می‌خواهم، آرزومندم که با مقرّبان درگاه، رکوع و سجود کنندگان و گزارندگان عهد و پیمان محشور شوم. تو بخشنده و مهربانی. هر آنچه راکه بخواهی انجام می‌دهی.

خداوندا، ما را هدایتگر و راه یافته قرار بده نه گمراه و گمراه کننده. ما را یار دوستانت و دشمن دشمنانت قراربده.

به خاطر دوستی توکسی راکه دوست بداری دوست می‌داریم. و هر کس راکه با فرمان تو مخالفت ورزد، به خاطر دشمنی با تو، دشمن می‌داریم.

خداوندا، این خواسته‌ای است که اجابت آن در دست توست. و این تلاشی است و توکل ما بر توست.

خداوندا، ای پروردگار ما و پروردگار همه چیز، در همه لحظات در دنیا و آخرت من و خاندانم را برای خویش پالوده دل قرار ده. ای شکوهمندِ والا، بشنو و اجابت کن. که خداوند بزرگترین بزرگهاست. خداوندا، ای نور آسمان و زمین. خداوند بزرگترین بزرگترهاست.

خداوندا، مرا مشمول نوری بزرگ قرار بده.. به من نوری عطاکن و برای من نوری مقرّر دار. پاک است خداوندی که بزرگی جزء ذات و گفتهٔ اوست. پاک است کسی که برخوردار از مجد وشکوه است و به موجب آن از بخشش دریغ ندارد، پاک است کسی که نیایش جز برای او روا نیست. پاک است کسی که صاحب فضل و نعمت است. پاک است کسی که دارای شکوه و بخشش است. پاک است کسی که جلال و اکرام از آن اوست.

تشریح فعالیتهای فرهنگی، هنری هلال احمر استان بوشهر

مرکز پرورش اسلامی جمعیت هلال احمر استان بوشهر بطور مستمر در طول سال، کلاسهای مختلفی اعم از فرهنگی، هنری، آموزشی و ورزشی جهت خواهران و برادران برگزار می‌نماید.

حسن بادمهر ، مسئول فرهنگی هلال احمر استان بوشهر در مصاحبه با خبرنگار نسیم جنوب ضمن بیان این مطلب، افزود: در طول سال برگزیدگان در هر رشته به اردوهای سراسری اعزام می‌شوند. به گفته وی ۳۰۰۰ نفراز خواهران و ۲۰۰۰ نفر از برادران درطول سال تحت پوشش این مرکزمی‌باشند.همچنین فعالیتهای مستمری هنری و فرهنگی نیز جهت جوانان و نوجوانان و دانش‌آموزان بوشهری، به منظور استفاده از تعطیلات تابستان آنان و استفادهٔ بهینه از اوقات فراغت، بطور جداگانه برگزار می‌گردد که از مقطع دبستان و راهنمائی و دبیرستان در این کلاسها شرکت می‌نمایند. به گفته بادمهر ،کلاسهای تشکیل شده عبارتند از :

خواهران: قرآن، کامپیوتر، امداد وکمکهای اولیه، زبان انگلیسی، خوشنویسی، نقاشی، گل‌سازی، کنف‌بافی، ماشین‌نویسی.

برادران: قرآن، امداد وکمکهای اولیه، زبان انگلیسی، کامپیوتر، خوشنویسی، نقاشی، موسیقی.

به گفته وی این کلاسها تا پایان مرداد ماه ادامه خواهد داشت.

درخشش هنرمندان شاهد در جشنواره تئاتر و سرود

گروههای سرود و تئاتر فرزندان شاهد استان بوشهر در گروه تئاتر دوره متوسطه فرزندان شاهد بوشهر در جشنواره تئاتر و سرود منطقه‌ای در استان کرمان، خوش درخشیدند.

بنا به خبر ارسالی از طرف بنیاد شهید، گروه سرود و تئاتر دوره راهنمائی در این جشنواره، مقام اول و گروه تئاتر دوره متوسطه مقام سوم جشنواره فوق را کسب نمودند.

همچنین هادی عباسپور، امین خوشبخت و رضا مشهدپور به ترتیب نفرات اول تا سوم بازیگری تئاتر را به خود اختصاص دادند. محسن قیصی‌زاده نیز در این جشنواره مقام سوم بازیگری را در دوره متوسطه کسب نمود.

صادق چوبک پدر سبک ناتورالیسم ایرانی

نگاهی به زندگی و کارنامه ادبی صادق چوبک

● سید قاسم یاحسینی

صادق چوبک را به یک معنا باید جزء اولین نسل نویسندگان معاصر ایران به شمار آورد که بیش از هشت دهه زیست و بالغ بر پنج دهه تأثیر ماندگار و مانائی بر ادبیات داستانی این مرز و بوم برجای گذاشت. اگر محمدعلی جمال زاده را با کتاب «یکی بود یکی نبود» پدر قصه نویسی ایران بدانیم، که باید بدانیم، صادق هدایت، بزرگ علوی و صادق چوبک را باید جزء اولین نسل تاریخ داستان نویسی معاصر ایران به شمار آورد. سرنوشت چنین تقدیر کرده بود که چوبک آخرین نفر از نسل اول باشد که دیده از جهان فرو می‌بندد... صادق چوبک در تیر ماه ۱۲۹۵ شمسی و در هنگامی که هنوز شعله‌های جنگ جهانی اول در ایران زبانه می‌کشید و جنوب ایران و بوشهر عملاً در اشغال نیروهای بریتانیائی بود، در شهر بوشهر متولد شد. خانوادهٔ چوبک به مبارزات ضد انگلیسی در منطقه جنوب معروف بودند و به همین دلیل هم انگلیسی‌ها بلافاصله پس از اشغال شهر بوشهر، در ۲۶ رمضان ۱۳۳۳ هجری قمری/ هشتم اوت ۱۹۱۵ میلادی، دو تن از اعضای فعال این خاندان را، بنامهای عبدالرضا چوبک (وکیل دادگستری) و عبدالرسول چوبک (بازرگان) به هندوستان تبعید کردند.(۱)

صادق چوبک به دلیل تولد و پرورش در یک خانواده مبارز و انقلابی از همان کودکی دارای تمایلات عدالتخواهانه شد و همین امر بر زندگی، آثار و افکار آینده‌اش تأثیر زیادی گذاشت. صادق هنوز کودک خردسالی بود که ماجرای قیام زائر محمد تنگسیر پیش آمد. زائر محمد، روستائی ساده دل اما دلیری بود که چند تن از کسبه، پول او را غصب کرده بودند. هر چه تلاش کرد دستش به جائی بند نشد. او بالاخره جان به سر شد و در یک اقدام انفجاری، چند تن از افرادی را که در این ماجرا مقصر می‌پنداشت، از جمله یک واعظ را با گلوله کشت. صادق از نزدیک این ماجرا را دید و همچنین موفق شد زائر محمد را ببیند. زائر محمد پس از این اقدام، از بوشهر گریخت و به یکی از کشورهای عربی حوزه خلیج فارس پناهنده گشت. قیام زائر محمد در ذهن صادق خردسال نقش پایداری گذاشت و بعدها دست‌مایهٔ یکی از رمانهای درخشان او شد.

تحصیلات ابتدائی را چوبک در مدرسهٔ سعادت بوشهر سپری کرد و سپس برای ادامهٔ تحصیل راهی شیراز شد. از آنجا به تهران رفت و در این شهر در رشتهٔ ادبی از کالج آمریکائی تهران دیپلم گرفت و فارغ‌التحصیل شد. در همین دوران بود که زبان و ادبیات انگلیسی را فرا گرفت.

در نیمهٔ دوم سلطنت رضا شاه یک شبکهٔ مارکسیستی بطور مخفی در ایران مشغول به فعالیت بود که رهبر و مغز متفکر آن دکتر تقی ارانی بود. صادق چوبک از طریق علی نقی حکمی با این شبکه ارتباط برقرار کرد و در برخی از محافل آن شرکت نمود. این عده، که بعدها به گروه ۵۳ نفر معروف شدند، در اوایل سال ۱۳۱۶ شناسائی و متلاشی گشت اما چوبک شناسائی نشد و سالم ماند.(۲)

در سال ۱۳۱۶ و در سن ۲۱ سالگی با خانم قدسی ازدواج کرد و در همین سال بود که به استخدام اداره فرهنگ (آموزش و پرورش) درآمد.

چوبک خیلی زود با محافل روشنفکری ایران آشنا شد. او در همین دوران بود که با صادق هدایت آشنا شد و به شدت تحت تأثیر سبک مدرن و اندیشه‌های آوانگارد هدایت در ادبیات و داستان نویسی قرار گرفت. دوستی میان هدایت و چوبک تا زمان خودکشی هدایت در فرانسه ادامه یافت.

با سقوط رضا شاه و باز شدن فضای سیاسی کشور، حزب توده در مهر ماه ۱۳۲۰ اعلام موجودیت کرد و با حمایت مادی و معنوی شوروی به جذب روشنفکران و طبقهٔ تحصیل کرده پرداخت. چوبک که خود با گروه ارانی در دوران رضا شاه ارتباط داشت و از همان زمان جذب افکار مارکسیستی شده بود، به حزب توده پیوست و در محافل حزبی و مطبوعاتی آن شروع به فعالیت کرد. حزب توده مجله‌ای تئوریک بنام «مردم برای روشنفکران» به چاپ رساند که نویسندگان اصلی آن عبارت بودند از: انور خامه‌ای، عبدالحسین نوشین، عبدالصمد کامبخش، خلیل ملکی و صادق چوبک. صادق اولین نوولها و داستان‌های کوتاه خود را در همین نشریه منتشر کرد. (۳)

نخستین مجموعهٔ داستانهای کوتاه چوبک، که برخی از آنها قبلا در نشریات حزب توده منتشر شده بود، در سال ۱۳۲۴ تحت عنوان «خیمه شب بازی» منتشر شد. اولین نویسندهٔ بوشهری که موفق شد در تهران صاحب نام و عنوان شود محمد حسین رکن‌زاده‌آدمیت بود که در فاصله سالهای ۱۳۱۰ تا ۱۳۱۲ رمانهای تاریخی دلیران تنگستانی و فارس و جنگ بین‌الملل را منتشر کرد. آدمیت را نمی‌توان «نویسنده» به معنای واقعی کلمه نامید زیرا کارهای او برزخی بود بین رمان و تاریخ. از این روی صادق چوبک را اولین نویسندهٔ بوشهری باید دانست که موفق شد با چیرگی و استادی فضای زندگی و مردم جنوب ایران را در اثری صرفاً ادبی و هنری بازتاب دهد و منعکس نماید.

انتشار «خیمه شب بازی» از جوانی ۲۹ ساله نشان داد، که او آیندهٔ درخشانی خواهد داشت و به زودی جزء نویسندگان ممتاز و برجسته ادبیات معاصر ایران درخواهد آمد.

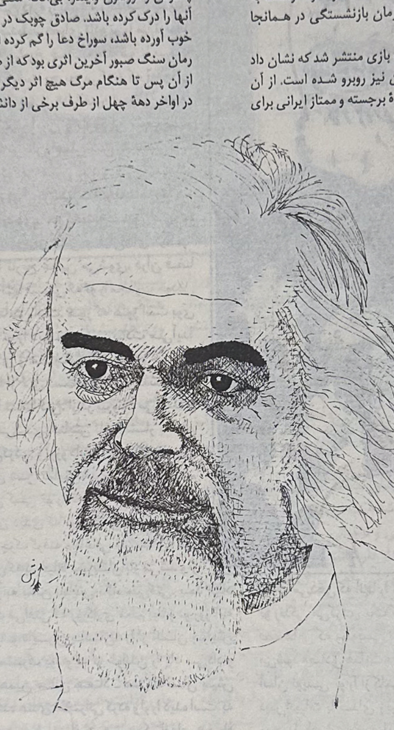
چهار سال پس از انتشار «خیمه شب بازی»، یعنی در سال ۱۳۲۸، چوبک ۳۳ ساله دومین مجموعهٔ داستانی خود را با نام «انتری که لوطیش مرده بود» را منتشر کرد. این مجموعه داستان بی‌شک بهترین کار در کارنامهٔ ادبی صادق چوبک در زمینه داستان کوتاه بشمار می‌رود و اثری است که برای نخستین بار زندگی مردمان جنوب را با زبانی بسیار پخته و اصیل و به سبکی مدرن و امروزی بیان کرده است. برخی از صاحب‌نظران، «انتری که لوطیش مرده بود» را جزء بهترین قصه‌های کوتاه ایران و همطراز با آثار برجستهٔ صادق هدایت می‌دانند.»(۴)

چوبک با انتشار این دو اثر خیلی زود خود را به سطح بهترین داستان نویسان ایران رساند و موفق شد نامش را به عنوان یکی از مطرح‌ترین داستان نویسان معاصر ایران، در کنار بزرگانی چون صادق هدایت و علوی، به ثبت رساند.

نکته‌ای که باید در باب سبک داستان نویسی این نویسنده گفت این است که چوبک اگر چه در فکر و تئوری تمایلات به سوسیالیسم و مارکسیسم داشت اما در جهان ادبیات در وادی دیگری گام گذاشت و بیشتر پیرو سبک ناتورالیسم فرانسوی و تا اندازه‌ای جریان سیلان ذهن و حتی موج رمان نو بود. مکاتبی که مارکسیستهای ارتدوکس آن را «مکتب ادبی بورژوائی» و نوعی انحطاط ادبی و هنری می‌خواندند.

همین دوگانگی در فکر و ادبیات باعث شد که چوبک کم کم از حزب توده فاصله بگیرد و راه دیگری در زندگی فردی و حیات ادبی در پیش گیرد. در همین زمانها است که از ادارهٔ فرهنگ به شرکت نفت ایران منتقل شد و تا زمان بازنشستگی در همانجا ماند.

در سال ۱۳۳۴ چاپ دوم خیمه شب بازی منتشر شد که نشان داد داستانهای او با استقبال خوانندگان نیز روبرو شده است. از آن پس صادق چوبک به عنوان نویسندهٔ برجسته و ممتاز ایرانی برای شرکت در کنفرانس‌های ادبی و فرهنگی به چندین کشور جهان دعوت شد. وی ابتدا به آمریکا رفت و در سمیناری که توسط "دانشگاه هاروارد" برگزار شده بود، شرکت کرد. در بازگشت از آمریکا، به دعوت کانون نویسندگان شوروی سفری به مسکو کرد و ضمناً از شهرهای تاریخی و زیبای بخارا و سمرقند دیدار نمود.(۵)



دراین سالها چوبک بخت خود را در زمینهٔ ترجمهٔ ادبیات انگلیسی نیز آزمود. اولین کار او ترجمهٔ اثری از «کارلوکولودی» نویسندهٔ معروف ایتالیائی بود که با نام «آدمک چوبی» به فارسی ترجمه و منتشر گشت.

چوبک به «ادگارآلن‌پو» نویسنده معروف و صاحب سبک نیز علاقمند بود و چندین اثر کوتاه از او را در برخی مجله‌های ادبی، مانند سخن و کاوش، ترجمه و انتشار داد. چوبک شعر «غراب» سرودهٔ آلن‌پو را در سال ۱۳۳۸ در مجلهٔ کاوش منتشر نمود.

اکنون چوبک و سبک او در داستان نویسی در ایران، طرفداران زیادی پیدا کرده بود و نویسندگان تازه کار می‌کوشیدند از سبک و کارش تقلید و پیروی کنند. یکی از برجسته‌ترین این پیروان "احمد محمود" بود که اولین مجموعهٔ داستانی‌اش را با عنوان «امول» در سال ۱۳۳۸ منتشر کرد.

نفوذ سبک چوبک در این اثر کاملاً مشهود بود. دو اثر بعدی محمود نیز، «دریا هنوز آرام است» که یادآور داستان کوتاهی از چوبک بنام «چرا دریا طوفانی شده بود» است، (۱۳۲۹) و «بیهودگی» (۱۳۴۱) زیر نفوذ سبک چوبک به رشتهٔ تحریر درآمده است.

اولین تجربهٔ رمان نویسی صادق چوبک انتشار رمان حماسی و نوستالوژیک «تنگسیر» بود که در نیمهٔ اول ۱۳۴۲ انتشار یافت. چوبک در این رمان خاطرات دوران کودکی خود رااز قیام "زائر محمد تنگسیر" در رمانی حماسی و پرتحرک بازسازی کرده است. بسیاری از منتقدین، از جمله دکتر رضابراهنی، رمان تنگسیر را اوج موفقیت هنری و ادبی چوبک می‌دانند. این رمان خیلی زود شهرت جهانی یافت و به ۱۸ زبان دنیا ترجمه شد. در سال ۱۳۵۳ نیز امیر نادری فیلم موفقی به همین نام، به بازیگری بهروز وثوقی در نقش زائر محمد، ساخت که غالب صحنه‌های آن در بوشهر فیلمبرداری شده بود.

اثر جدید چوبک با آثار قبلیش تفاوت کلی و اساسی داشت. چوبک در دو اثر قبلی‌اش دغدغه اصلی‌اش مرگ، تنهایی و عقده‌های سرکوب شده جنسی بود و این تمها را در قالب و سبک ناتورالیسم خاص ارائه کرده بود، اما تنگسیر یک رمان رئالیستی با مایه‌های حماسی و پهلوانی بود که هیچ شباهتی با آثار پیشین چوبک نداشت.

نیمه اول چهل شمسی را باید اوج کار خلاقهٔ ادبی و هنری صادق چوبک دانست زیرا اغلب آثارش را در این مدت منتشر کرد. او دو سال بعد از انتشار رمان تنگسیر، در سال ۱۳۴۴ دو مجموعهٔ داستان تحت عناوین «چراغ آخر» و «روز اول قبر» منتشر کرد. چوبک بار دیگر در این دو مجموعه به سبک ناتورالیسم خاص خود بازگشت. گرایش آشکار به سبک طبیعت گرائی محض، توصیف صحنه‌های اروتیک و چالش با باورهای مذهبی و متافیزیکی مشخصهٔ آثار اخیر چوبک بود. او با انتشار این دو کتاب رسماً سبک ناتورالیسم در تاریخ ادبیات معاصر ایران را پایه گذاشت و به حق امیل‌زولای ایران لقب گرفت.

سال بعد چوبک پنجاه ساله شده بود. دراین سال (۱۳۴۵)، رمان «سنگ صبور» را منتشر کرد. در این رمان چوبک تحت تأثیر ادبیات مدرن جهان کوشیده بود تا با سبک ویژه‌ای، تک‌گوئیهای بلند، داستان خود را روایت کند. نقد تاریخی ایران باستان و به تمسخر گرفتن داستان آفرینش انسان، براساس قصه‌های مذهبی، وجه ممیزه بخش آخر این رمان است. چوبک در بخش پایانی سنگ صبور، تا اندازهٔ زیادی تحت تأثیر کتاب «افسانهٔ آفرینش» نوشتهٔ صادق هدایت بوده است.

رمان سنگ صبور با واکنشهای مثبت و منفی فراوانی روبرو شد و منتقدانی، از جمله دستغیب، آن را «با پوزه در لجن فرو رفتن» توصیف کردند.(۶)

یکی دیگر از منتقدین، نجف دریابندری، همشهری صادق چوبک، بود که خشمگینانه و عصبانی سنگ صبور را چنین مورد داوری قرار داد: « ... خلاصه اینکه" سنگ صبور" به عقیدهٔ من کوششی است رقت‌آور براثبات وجود خویش از جانب نویسنده‌ای که حس جهت‌یابی و تناسب را به کلی از دست داده است و چیزی هم برای گفتن ندارد، و در عین حال مجذوب حرکات نویسندگان آزمایشگری است مانند جیمزجویس و ویلیام فالکنر و جان دوس پاسوس و تورنتون وایلدر، بی‌آنکه معنی و اهمیت آزمایشگری آنها را درک کرده باشد. صادق چوبک در این کتاب، بی‌آنکه وِرد را خوب آورده باشد، سوراخ دعا را گم کرده است.» (۷)

رمان سنگ صبور آخرین اثری بود که از صادق چوبک منتشر شد و از آن پس تا هنگام مرگ هیچ اثر دیگری از خود منتشر نکرد. او در اواخر دهۀ چهل از طرف برخی از دانشگاههای امریکا برای تدریس زبان و ادبیات ایران به آمریکا دعوت شد و در سال ۱۳۴۹ به مدت یکسال در دانشگاه «یوتا» تدریس کرد. پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۵۱ در کنفرانسی که از نویسندگان آفریقائی و آسیائی در قرقیزستان (شوروی سابق) برگزار شد شرکت کرد. در همین زمان بود که منتخبی از آثارش توسط کومیسارف و عثمانووا به زبان روسی ترجمه و در مسکو منتشر شد. (۸)

چوبک در سال ۱۳۵۳ پس از ۳۷ سال خدمت در دستگاههای دولتی، ادارهٔ فرهنگ و شرکت نفت، در سن ۵۸ سالگی بازنشسته شد و برای ادامهٔ زندگی به انگلستان و سپس به آمریکا رفت و تا پایان زندگی در این کشور رحل اقامت افکند.

برخی‌ها مهاجرت طولانی چوبک به غرب را ناشی از اعتراض او به جامعهٔ روشنفکری ایران و قدرناشناسی از آثار او می‌دانند اما حقیقت چیز دیگری است. چوبک دیگر آن جوان سوسیالیست آرمانگر نبود بلکه به روشنفکری برج عاج‌نشینی مبدل گشته بود که بیش از آنکه دغدغهٔ فکریش توده مردم و مسائل آنها باشد، دلمشغولیش یأس فلسفی، تنهائی و مرگ بود ... .

چوبک در سالهای اقامت در انگلستان و آمریکا دست از تلاش ادبی برنداشت اما تا زمانی که زنده بود چیزی از آفرینشهای جدیدش را منتشر نکرد. او سالها پس از بازنشستگی خود خواستهٔ ادبی و پس از ۲۵ سال سکوت، در سال ۱۳۷۰ مجموعه داستانهای عاشقانه‌ای با عنوان «مهپاره» منتشر کرد. این اثر که اصل آن به زبان سانسکریت می‌باشد، داستانهای دراماتیک و بعضاً ملودرام هندی است. آخرین اثر چوبک مجموعه شعری است به نام «آیه‌های زمینی» که ظرف چند ماه آینده در آمریکا منتشر می‌شود.

نکته‌ای که در پایان زندگی نامهٔ صادق چوبک باید به آن اشاره کنیم، ممنوع بودن چاپ آثار او طی بیست سال اخیر در ایران است. آخرین چاپ آثار چوبک در ایران همان چاپی است که توسط انتشارات جاویدان ودر سال ۱۳۵۷ و در قطع جیبی منتشر شد. اکنون بیست سال است که هیچ یک از کتابهای او در ایران تجدید چاپ نشده و آثارش در بازار سیاه به قیمت‌های گزاف خرید و فروش می‌شود ... .

صادق چوبک نویسنده برجسته بوشهری سرانجام پس از ۸۲ سال زندگی، در روز دوازدهم تیر ماه سال جاری در یکی از بیمارستانهای شهر برکلی واقع در ایالت کالیفرنیا دیده از جهان فرو بست و به ابدیت پیوست.

۱- سید قاسم یاحسینی: رئیس‌علی دلواری، تجاوز نظامی بریتانیا و مقاومت جنوب، نشر شیرازه، چاپ اول، تهران ۱۳۷۶، ص ۱۴۶
۲- دکتر انور خامه‌ای: خاطرات سیاسی، نشر گفتار، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، ص ۱۰۱
۳- همان، ص ۳۳۴
۴- مصاحبه ماشاءالله آجودانی با رادیو بی.بی.سی، برنامهٔ شامگاهی ۱۳ تیرماه ۱۳۷۷
۵- حسن عابدی: فرهنگ داستان نویسان ایران از آغاز تا امروز، فرهنگ کاوش، تهران، ۱۳۷۴، ص ۷۹
۶- عبدالعلی دستغیب: نقد آثار صادق هدایت(نقل از حافظه)
۷- کاظم سادات اشکوری: نگاهی به نشریات گهگاهی، نشر علمی، چاپ اول، تهران ۱۳۷۴، ص ۱۳۹
۸- عابدینی، پیشین، ص ۷۹

تشنه آن روح تنگسیری‌ام

● خدانظر شوراب

از دوران کودکی چند شهر بود که نامشان در ذهنم حک شده بود. یکی از آنها بوشهر است. شهری با مردان دلیر و زنان غیور. رو به دریا و پشتگرم به تنگستان و دلوار و دشتی. اما چرا بوشهر ؟! شهری که تا همین ماه هرگز آن را ندیده بودم، چرا برای یک کودک مسجد سلیمانی (درمنتهی الیه شمال شرقی خوزستان) اینقدر پرخاطره و عزیز بود ؟! باعث و بانی‌اش یک نام بود و آن: «تنگسیر»

اوایل دهه ۵۰ در مسجد سلیمان حدود هفت (یا بیشتر) سینمای فعال وجود داشت که بلیط آنها از دو تا ده ریال متفاوت بود و برای ما که از یک خانواده کارگری بودیم بهترین تفریح دیدن فیلم بود. پنج یا شش ساله بودم که شبی به اتفاق برادر بزرگم، به دیدن فیلمی رفتیم که چند روزی بود که در تمام شهر سر و صدای عجیبی به پا کرده بود. آن شب وقتی به سر در بزرگ «سینما آبی» که در زیر نورهای موضعی خودنمائی می‌کرد، نزدیک شدیم، تصویر بزرگی از غروب دریا، بلمی در ساحل و هیبت مبهوت کننده مردی تفنگ به دست با لباسهای بلند را دیدم که برای لحظاتی از رفتن باز ماندم. با همان تعجب کودکانه از برادرم پرسیدم: «یوکینه» و او فیلم را که برای چندمین بار می‌دید گفت: « یُه تنگسیره» و من که مجاب نشده بودم باز پرسیدم: «زِخمونه» و او گفت: «ها پَه چه - مال بوشهره» ... و این بوشهر در ذهنم پیچید. تا پرده سفید سینما جان گرفته کمتر فیلمی را به یاد دارم که اینقدر تحت تأثیرش قرار گرفته باشم. وقتی زائر محمد به شیر محمد تبدیل می‌شد من بدون هیچ رودربایستی فریاد می‌کشیدم، دست می‌زدم و گریه می‌کردم. باهمان حالتهای کودکانه خود، پس از پایان فیلم، تمام مسیر خانه را از برادرم سؤال می‌کردم: «شیر محمد کُجه ره؟ بازم ای وُر گَرده؟ اَر وُر گَرده بازم را جنگه؟ ...

سالها بعد هر وقت فرصتی دست می‌داد تا یکبار دیگر این فیلم را ببینم، یاد آن شب «ستاره آبی» و روزهای تنگسیری شهرمان با همان حس و حال، باز هم در من زنده می‌شد. این احساس وقتی عمیقتر شد که در دوره نوجوانی روزی در کتابخانه عمومی شهر اهواز، کتابی را یافتم که روزهای متوالی با عشقی سرشار راز پیوند درونی‌ام با شخصیت اول داستان، آن را به همراه خود این سو و آن سو می‌بردم و مطالعه می‌کردم. آن کتاب، تنگسیر «چوبک» بود. امروز که این چند خط را می‌نویسم با خود فکر می‌کنم که اگر در آن دوران کودکی، فیلم تنگسیر را نمی‌دیدم آیا خواندن کتاب همان تأثیر را بجا می‌گذاشت؟! به گمانم آری، این گمان نه از آن جهت است که فیلم «تنگسیر» خالی از امتیاز باشد بلکه بخاطر قدرت نویسندگی، خلق شخصیت و تصویر پردازی عالیی است که در این داستان وجود دارد. در این لحظات نمی‌خواهم چیز خاصی از مرحوم چوبک بگویم یا به تحسین و نقد آثارش بپردازم که از عهده حقیر خارج است. حتی نمی‌خواهم که در رثای او چیزی بسرایم که آن مرحوم دیگر به آن نیازی ندارد. دست او، دیگر از این دنیای پرهیاهوی ما کوتاه است و خیر و شر ما نیز به او نمی‌رسد. اما چیزی هست که در این لحظه می‌خواهم به آن اشاره کنم. درست همین یکی دو هفته پیش که برای اولین بار بطرف بوشهر می‌آمدم در تمام طول راه با خودم می‌گفتم اولین کاری که در بوشهر خواهم کرد، دیدار محله‌های قدیم و کوچه پس کوچه‌های این شهر خواهد بود، همان مکانهایی که پیش از این سالها قبل در بازتاب نوری که از میان نوار سلوئیدی بر پرده سفید سینما نقش بسته بود، دیده بودم و بعد از آن، رژهٔ هماهنگ کلمات و سطوری بود که خاطره‌وار از کتاب تنگسیر در ذهن مشتاقم می‌گذشتند. تقریباً ۲۳ سال از اولین دیدار فیلم و ۱۸ سال از خواندن کتاب می‌گذرد. در این مدت چیزهای زیادی را فراموش کردم حتی چهره‌ها و نامهائی که روزی برایم عزیز بودند. اما تصویر آن انقلابی تنهایی که صبح یکی از روزهای گرم در کوچه‌های خاکی بوشهر با قدمهای استوار می‌رفت تا حق پایمال شده‌اش را باز پس گیرد و در جواب نان فروش محل که از او می‌خواست حق کشی‌ها را به تیغ برهنه ... حواله کند، تفنگ را محکمتر در دستانش می‌فشرد، تصویری است که باور دارم تا واپسین لحظه‌های عمر با خود به همراه خواهم داشت.

هر چند خالق این تصویر امروز روی در نقاب خاک کشیده است اما هنوز هم از کوچه‌های بوشهر نفس‌های گرم و آتشین مرد تنگسیر زبانه کشان همچون سوت کشتی‌های لنگر گرفته طنین‌انداز است و من هنوز هم تشنه آن روح تنگسیری‌ام که شبی به دریا زد و رفت ... .

شروه‌ای برای صادق چوبک

● عبدالمجید زنگوئی

به غربت آشنا!
«سنگ صبور» قصه‌های تلخ
روایت گوی اندوه بزرگ سالهای نحس
برادر!
کاروان سالار!
تو هم رخت سفر بستی؟
که ما را در طلسم و تاری از غم جای بگذاری
غم دیگر عزیزان کوچک و کم بود؟
که اینک شاهد پرواز جان دیگری باشیم؟
چه زود ای دوست!
صفای کاروان را با افول آفتاب عشق خود
کمرنگ بنمودی

□

سفر را، بار بستن زود و بی‌گاه است
بیا بار دگر پسکوچه‌های زادگاهت را تماشا کن
رفیقان گرد هم جمعند
که صافی صفای مقدمت را محترم دارند
بیا بنگر که دریا باز توفانی است
و در میدان خیس شهر
بساط «خیمه شب بازی» برایت ساز می‌سازند
و دیگر باره خواهی دید
«انتری که لوطیش» را مرده می‌خوانی
ببین ای دوست!
زدشت و کوه و دریا
قصه‌ها داریم
اگر از خار و حنظل گفتگوها هست
سخن از شهد و دُر هم می‌توانی گفت

□

هلا! برخیز!
چراغی، شعله‌ای بفروز
هواری زن
جماعت را مهیّا کن
سکوت شهر را بشکن
عمو زایر محمد، شیر تنگستان
ترا می‌خواند از پسکوچه‌های تیره و تاریک
حرامیهای شوم مرگ
به نیرنگ و به نامردی
بر او ره را گرفته‌اند
بی‌پروا
بیا صادق!
عموی تنگسیرت را
رها کن از طلسمات حرامیها

□

چسان بار سفر بستی؟
و راه سخت بی‌برگشت پیمودی
فرا ده گوش را
کنون یاران زهجرت شروه می‌خوانند
«دریغ آن بارور نخل از میان رفت»...
و چاووش سفر را در غروبی غمگن و دلتنگ
ره توشه می‌سازند
که آهنگ عزیمت سهم و سنگین است

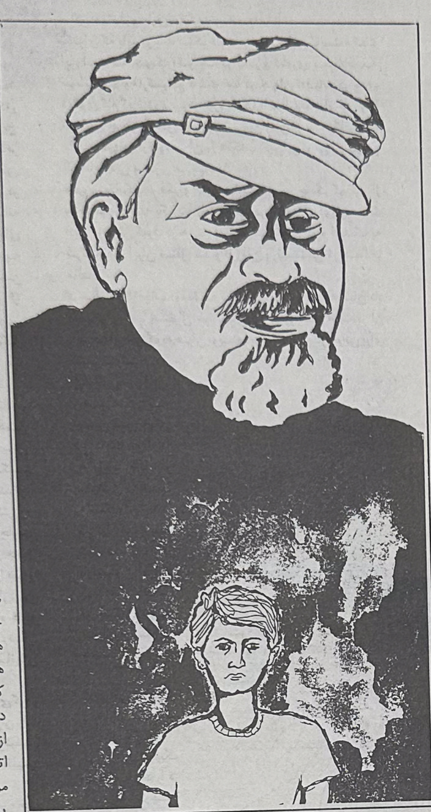
□

ولی غمگین نباید گشت زین هجرت
که جاویدی و در دلها مکان داری.

عشق هرگز نمی‌میرد.

«واگویه یک دیدار کوتاه از صادق چوبک»

● احمد آرام



به ما گفتند که حالا دیگر بزرگ شده‌اید و باید بدانید که بزرگ شدن یعنی چه و باید بدانید که ارتباط یعنی چه و باید بدانید که دارید قدم به جاهای بزرگ و بزرگتر می‌گذارید. هر چه داشته‌اید که مربوط به دوران کودکیتان هست، دور بریزید، حالا دیگر مرد شده‌اید و خط سبیل پیدا کرده‌اید. یادت می‌آید؟ لاغر و مردنی بودی. گردن باریکی داشتی و هر چه را که می‌دیدی می‌خواندی. به تو گفته بودند که آراسته باش و اگر ضرورت پیدا کرد کت و شلوار قرضی هم بپوش. آنجائی که قدم می‌گذارید باید انگلیسی هم بخوانید. ممکن است آنهایی که در کلاسهای بالاترند شما را دست بیندازند، ولی جدی نگیرید چون آنها هم همین دوره را پشت سر گذاشته‌اند. پس شما دبیرستانی شده‌اید. فضای تازه تو را می‌ترساند و آنهایی هم که تاریخ خوانده‌اند تو را بیشتر می‌ترسانند و تو گوشت پچ پچ می‌کنند که اینجایی که قدم گذاشته‌ای بعد از «دارالفنون» دومین محل فرهنگی است که در ایران و تاریخ آن ثبت شده است. به خودت می‌بالی. همان کس به تو می‌گوید آدمهای مهمی در این مکان وارد و خارج شده‌اند و رفته‌اند و بزرگ و بزرگ‌تر شده‌اند، اگر بخواهی تو هم می‌توانی بزرگ بشوی. بعد گفت:«صادق چوبک، رسول پرویزی، منوچهر آتشی و خیلی‌های دیگر» پس بدان که با تاریخ عجین می‌شوی. درآن فضا پرسه می‌زنی و تنها قسمتی که تو را مجذوب خودش می‌کند سالن نمایش است. هنوز که هنوز است بوی «سنِ نمایش» تو را دیوانه می‌کند. یادت می‌آید؟ کوچک بودی و هیچکس تو را آدم حسابی نمی‌دانست، اما از لای دست و پاها می‌گذشتی تا نمایشنامه‌ها را تماشا کنی. از در بیرونت می‌کردند و از پنجره وارد می‌شدی. نمایش نادر افشار با ولع تمام تماشا می‌کردی و آرزو داشتی با هیکل نحیفی که داشتی روی «سن نمایش» بروی و نقش رستم بازی کنی. ولی کسی تو را تحویل نمی‌گرفت. به خودت که آمدی دیدی که در کلاس هفتم «الف» پشت نیمکت چرک گرفته و داغانی نشسته‌ای، کنار همان پنجره‌ای که به حیاط دبیرستان باز می‌شد و از همانجا یکریز به سالن نمایش نگاه می‌کنی. بعد بیاد حرفهای پدرت می‌افتی که روزگاری معلم بود و دو روزنامه «ایرانشهر» و «ایران باستان» را از آلمان برایش می‌فرستادند، مشترک بود و به تو خواندن را یاد می‌داد و می‌گفت توی همین سالن هفتاد ـ هشتاد سال پیش «تاگور» نویسنده هندی سخنرانی کرده و او را دیده است. به وجد می‌آیی. در فضایی این چنین، کتابهای «جواد فاضل»،«حسینقلی مستعان» و «اورنقی کرمانی» را پاره می‌کنی و خودت را آماده می‌کنی تا کتابهای دیگری بخوانی. دبیر انگلیسی از خانه‌اش کتابهای تازه‌ای می‌آورد که اصلاً تاکنون ندیده بودی و برایت می‌خواند. یک روز دو کتاب روی نیمکت چرک گرفته پلاس می‌شود:«انتری که لوطیش مرده بود» و «سه قطره خون»، تا صبح خودت را عذاب می‌دهی که آنها را رونویسی کنی ـ آخر در شهری که تو زندگی می‌کردی یک کتابفروشی هم نداشت ـ و چه قصه‌هایی که رونویسی نکردی. دو «صادق» وارد زندگیت می‌شود «صادق هدایت» و «صادق چوبک». واژگان جدید و آسان نویسی تو را از کلمات قلمبه سُلمبه نجات می‌دهد. دبیر ادبیات با صدای زیبایش به تو می‌گوید که این دو پرچمدار ادبیات مدرن ایران‌اند. و از این که یکی از آنها بوشهری است در پوست خودت نمی‌گنجی. «چراغ آخر» چوبک را دهها بار می‌خوانی مانند «بوف کور» هدایت و اندک اندک در خلسه‌ای ناتمام رها می‌شوی و با آن همه تصاویر بکر و واژگان مدرن می‌آمیزی. دبیر فیزیک به تو نهیب می‌زند که «توی حیاط نگاه نکن» اما تو لحظه شماری می‌کنی و گوشت بدهکار نیست. ساعت ده می‌شود از جایت می‌پری و بدون توجه به کلاس درس از پنجره بیرون می‌زنی. بله خودش است. پس واقعیت دارد که او به دبیرستان ما می‌آید. خودش بود با قامتی متوسط و موهای سفید که از روی پیشانی به پشت سر شانه کرده بود و ریش پرفسوری خوش رنگی داشت. چند نفر او را احاطه کرده بودند، خیلی محکم راه می‌رفت. کت و شلوار سرمه‌ای پوشیده بود و با صدای بلند می‌خندید. کلاسها را تعطیل کردند. بله خودش بود، «صادق چوبک». نمی‌گذارند به او نزدیک شویم. آدمهای مشکوک با کراواتهای رنگی همه را می‌پراکنند. «چوبک» بلند حرف می‌زند و می‌خندد و به در و دیوار دبیرستان سعادت خیره می‌شود. او را به سالن نمایش می‌برند. به خودت می‌گوئی او چه می‌خواهد بگوید که در کتابهایش نخوانده‌ای، لحظه شماری می‌کنیم و بالاخره برایمان حرف می‌زند. از دوستیش با صادق هدایت، از قصه‌ها و بعد از بوشهر و خاطره‌ها. لهجه‌ای خاص داشت، یک لهجه خالص با رگه‌های گویش محلی که به تُن صدایش جذابیت می‌بخشید. مسحور کلماتش می‌شوی، کسی از او می‌پرسد که بهترین نویسندهٔ ایران کیست و او به شوخی جواب می‌دهد :«خودم، چه کسی بهتر از خودم» و آنگاه می‌زند زیر خنده و آنگاه با جدیت می‌گوید که صادق هدایت را برترین نویسنده مدرن ایران می‌داند. با عشق راجع به بوشهر حرف می‌زند و آخر کلام اظهار می‌دارد که **وصیت کرده است تا در بوشهر او را دفن کنند**. قلبت می‌لرزد و سالیان سال با همین جمله زندگی می‌کنی. با احساسات جوان چهارده ساله‌ای، از خدا می‌خواهی تا او را برای همیشه زنده نگه دارد. و دیگر عادت کرده‌ای که هرگاه بوشهر از خاطرت برود کتابهایش را مرور کنی و واژگان بومی اصیل را به ذهن بسپاری. نه، دلم نمی‌خواهد که او بمیرد. چوبک با هیئت همراه از دبیرستان سعادت بیرون می‌زند. او را در اتومبیل مشکی بدشکلی سوار می‌کنند. آن موقع‌ها زیباترین اتومبیل شهر بود.

به دنبالش می‌دوی و رد او را پی می‌گیری. چوبک به محله کوتی می‌رود تا یکی از خانه‌های قدیمی را که شیرمحمد یکی از نزول خورها را در آن کشته است ببیند و خودت را به آنجا می‌رسانی. او از حیاط و ایوان خانه و سرپله عکس می‌گیرد. به خودت می‌گوئی هنوز که هنوز است ول کن معامله نیست. او با چنین عشقی هرگز نمی‌میرد. ولی بدون آنکه بخواهی زنگ تلفنت به صدا درمی‌آید. حال دیگر در میان سالی هست و کتاب «سنگ صبور» او مانند دیوان حافظ کنار رختخواب قرار دارد، از آن سوی سیم کسی می‌گوید: بالاخره چوبک هم مرد. به خودت نهیب می‌زنی که خدا نکند او بمیرد به خواب می‌روی و درخواب جوان چهارده ساله‌ای را می‌بینی که به دنبال اتومبیل مشکی می‌دود و در دل می‌گوید خدا کند او نمیرد.

هویت بوشهر

● فرشید جان‌احمدیان

صادق چوبک آخرین بازمانده از نسل نویسندگان پیشرو ایران، بدرود حیات گفت.

جمالزاده، هدایت، بزرگ‌علوی، آل احمد و چوبک را با کمی تأخیر زمانی می‌توان نسل اولیه نویسندگان پیشرو ایران دانست. بی‌شک چوبک جزء پنج نفر از بزرگترین نویسندگان ایران است. نویسنده‌ای بی‌رقیب در سبک مخصوص به خود. شیوه‌ای که سالیان درازی است در پهنه ادبیات ایران سایه افکنده و هنوز هیچ داستان سرائی نتوانسته پا در حریم این شیوه بردارد و موفقیت چوبک را داشته باشد. با وجود آنکه سالهاست هیچ داستان جدیدی از وی منتشر نشده و هیچ کدام از کتابهایش تجدید چاپ نشده‌اند، لیکن کارهای او همیشه مورد توجه منتقدین ادبی قرار داشته و جزء مطرح‌ترین نویسندگان ایران بوده. جدای از جمال‌زاده که فقط می‌توان نام بانی شیوهٔ داستان نویسی نوین بر او گذاشت چراکه آثار او از نظر ارزش ادبی چنان استحکام و رنگ و بوی داستان به مفهوم امروزی را ندارد، داستان نویسانی چون هدایت با دیدی درونگرایانه، آل احمد با زبانی تند و پرخاشجو، بزرگ علوی با مفهومهای سیاسی، گلستان با نثر زیبا، دولت‌آبادی با رئالیسم اجتماعی و احمد محمود با ادبیات مبارزه، هر کدام مریدانی داشته‌اند و داستانهائی با شیوه‌هائی به سبک آنها از نویسندگان دیگری نوشته شده ولی سبک چوبک نتوانست مریدی برای خود داشته باشد. چرا که چوبک با دیدی رئالیستی هر آنچه را که در اجتماع پیرامون خود می‌دید بدون هیچ پیرایه و ملاحظه کاری به داستانی جذاب تبدیل می‌کرد، و دقیقاً همچون عکاسی حرفه‌ای که بر روی کارهای خود اصلاح و رتوش انجام نمی‌دهد. فضای داستانهای چوبک محلات فقیرنشینی بود که اطراف او را فرا گرفته بودند و قهرمانهای داستانهای او مردم عادی، سرخورده، لوطی، ... بودند.

زمان داستانهای او برمی‌گردد به اوایل قرن جدید هجری، زبان او زبانی تلخ بود و بدون هیچ آرایش کلامی بر داستانهای او سنگینی می‌کند. چوبک همانگونه که هیچ وسواسی برای به کار بردن عبارات و کلمات زیبا و شسته و رفته در داستانهایش نداشت، هیچ وسواسی هم برای بکار بردن کلمات رکیک و زشت به کار نبرد. هر چند که داستانهای او پر از عبارات رکیک و زشت است ولی برای بودن این عبارات توجیهی منطقی وجود دارد. باید به دهه‌های گذشته برگشت و فرهنگ جامعهٔ آن روز و اجتماعی که چوبک در آن قرار داشت توجه نمود.

اجتماعی که از نظر فقر اقتصادی و فرهنگی و آثار بجا مانده از آن رنج می‌برد و حالتی سرخورده در آن به وجود آمده بود. او بدون هیچ ملاحظه اصول و ادب، تمام حالات آن جامعه را به تصویر کشید و شجاعت و بی‌پروائی وی از همین امر ثابت می‌شود. هیچکدام از نویسندگان هم عصر او نتوانستند چون چوبک این شیوه را پیاده کنند، چرا که نوشتن به این شیوه شهامت و از خودگذشتگی می‌خواست که خاص چوبک بود. نگاه چوبک به جامعه تلخ و بدبینانه نیست بلکه دیدی است واقع‌گرا، سبک چوبک ناتورالیسم نیست بلکه رئالیسم است. بسیاری از منتقدین بر این باورند که چوبک پیرو ناتورالیسم است و او را پدر ناتورالیسم در ایران می‌دانند.

باید گفت این طرز تلقی فقط از آنجا ناشی می‌شود که این منتقدین ناتورالیسم را نمی‌شناسند و طرز تفکر چوبک را درک نکردند. اشتباه منتقدین در این بوده که فضای تلخ داستانهای چوبک را با فضای داستانهای امیل‌زولا یکی دانسته و همین باعث سوء تفاهم در برداشتهای ایشان شده است. امیل‌زولا بانی مکتب ناتورالیسم، این مکتب را مکتبی ملی می‌داند و قصد داشت بزهکاری، الکلیسم و تمایلات انحرافی جنسی و موارد مشابه دیگر را از نظر علم پزشکی، به عامل ژنتیکی مربوط بداند و آن را اثبات کند، و حتی چندین سال در اروپا از این متد، در جرم شناسی استفاده گردید و پس از مدتی بخاطر علمی نبودن این تئوری، از گردونه نظریات علمی خارج شد. و اکنون سبک ناتورالیسم زولا پیروانی ندارد.

از لابلای داستانهای چوبک می‌توان فهمید عامل بوجود آمدن جامعه‌ای که او تصویر کرده فقر اقتصادی و فرهنگی و حاکمیت زور می‌باشد.

یکی از خصایص داستانهای چوبک این است که ظاهراً او خود را به عنوان قاضی وارد گردونه داستان نکرده و همیشه به عنوان شاهدی بی‌طرف در مسیر داستان حرکت کرده‌است. قضاوت او را با دقت بسیار می‌توان از لابلای سطرهای داستانهای او مشاهده کرد.

چوبک نویسنده‌ای برخاسته از جنوب ایران بود. از بوشهر نوشت و از دردها و رنجهای این منطقه.

همان دردها و رنجهائی که در تمام ایران مشترک بود، همان دردها و رنجهای نهفته که در تمام انسانها وجود دارد. و این معنای درست ادبیات بومی و محلی است. از مضامین و محیط بومی استفاده کردن و جهانی فکر کردن.

او هیچگاه دل خود را به استفاده از چند کلمه و عبارت محلی بوشهری خوش نکرد، بلکه آنها را برای هدفی بالاتر بکار برد. او به درونمایه داستان اهمیت داد و از تکنیکهای داستان نویسی در سطح بالائی استفاده کرد و همین امر باعث شد او یکی از مطرح‌ترین داستان نویسان ایران باشد.

با مرگ چوبک، نویسنده‌ای بزرگ رخت از جهان فروبست، اما نام او و داستانهای او در ادبیات ایران جاودانه خواهد ماند. بوشهر یکی از مفاخر بزرگ خود را از دست داد. نام چوبک با بوشهر عجین شده بود و نام بوشهر با چوبک. روحش شاد

چوبک که افتخار ما بود

● خورشید فقیه

عجیب روزگار غریبی است زمانه ما، و عجیبتر، حکایت ماست. حدیث مائی که انگار عادت کرده‌ایم تا همیشه و به هر احوال، یک مستثنای تمام عیار در تاریخ هستی آدمیان جهان باشیم. شاید هم حق با ننهٔ خدا بیامرز بود که همیشه می‌گفت: بی‌رنگی هم برای خودش، رنگی است!

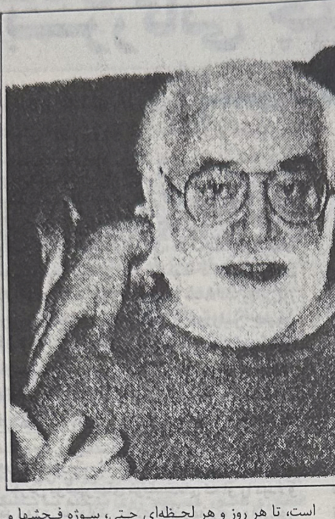
یادم می‌آید، سال ۵۴ بود و یک شب پائیزی، بند ۴ زندان عادل‌آباد شیراز، و جمع صمیمی که به جرم فکر کردن در دایره‌های خارج از گردونه حکومت، اسیر یکی از دژخیمان تاریخ این دیار بودند. لیوان‌های چای به انتها رسیده بود، همانطور که بحثهای خشک و کلیشه‌ای سیاسی - ایدئولوژیکی بی‌انتها نیز، موقتاً پایان گرفته بود. معمولاً بچه‌ها به اینجای زمان که می‌رسیدند، بی‌اختیار تبدیل به خودشان می‌شدند - به حقیقت خودشان - و هر کس همان می‌شد که بود، نه آنگونه که رسم سیاست و آئین مبارزه ایجاب می‌نمود. به همین جهت نیز، تش بادهای داغ و آتشین مجادلات فلسفی - اعتقادی، یکباره فرو می‌نشست و نسیم خنک و روحبخش گفتگوهای دوستانه و شوخی‌های صمیمانه وزیدن می‌گرفت. از آنجا که دست انداختن و تحقیر کردن، رایجترین چاشنی محافل دوستانهٔ ما آدمهای استثنائی جهان است، بچه‌های زندان نیز پس از پیله کردن به شکل و شمایل همدیگر، به سراغ شهر و دیار یکدیگر می‌رفتند تا با کوک کردن لطیفه‌ای، و یا کشف واقعیتی مضحک، موجبات خنده و تفریح دیگران را فراهم سازند. بچه‌ها آماده شدند تا با وارد شدن در مقولات فرهنگی، از این بابت با مضحکه کردنمان، ساعتی را خوش باشند. اما غافل از این که در اینجا دیگر حریف نبودند.

هم سلول نازنینی از اصفهان، لب به سخن گشود که: «بوشهریها بعد از اینکه دیپلمشان را گرفتند، برای کسب دکترا به مکتب‌خانه می‌روند». یعنی اینکه چون شما دانشگاه ندارید، پس دستخوش قهقرای فرهنگی هستید، و ما با غروری که از مرز شوخی و مزاح هم گذشت، از «دبیرستان سعادت» گفتیم که دومین دارالعلم مدرن ایران است، و قدمتی همپای دارالفنون تهران دارد. و در پاسخ ادعای هم بند عزیزی شیرازی که وجود حافظ و سعدی را نشانهٔ برتری فرهنگی خود بر ما می‌دانست، ما نیز با افتخاری که ریشه در واقعیت داشت، به صف نمودیم تمامی نامهای غرورآفرین و آشنای دیارمان را: فایز، مفتون، محمد خان دشتی، محمدرضا نعمتی‌زاده، اسماعیل رائین، نجف دریابندری، عبدالحسین شریفیان، سیدجعفر حمیدی، علی باباچاهی، منوچهر آتشی، صادق چوبک و ....

بنامهای منوچهر آتشی و صادق چوبک که رسیدیم، یکباره صحبتها از حالت شوخی و طنز خارج شد، و تش باد مجادله‌ای جدی، حجم بسته و سطح اندک سلولمان را در هم نوردید. بحث ادبیات مقاومت پیش آمد، و باز هم متأثر از حال و هوای چریکی آن روز جامعه، هر چه لعنت و نفرین بود نثارمان کردند که چرا در آثار داستانی چوبک پرولتاریای تفنگ بدوش و بمب‌گذار، خالیست، و از اشعار منوچهر آتشی، بوی باروتِ هیچ نارنجک و خمپاره‌ای به مشام نمی‌رسد! - هر چند که از ظهور قامت مردانهٔ «عبدوی جَط» مدتها بود که می‌گذشت، و «تنگسیر» صادق چوبک، با «شیرمحمد» تفنگ به دوشش، حتی به صحنه سینما هم راه یافته بود.

راستش را بخواهید ما هم در مقابل استدلالهای این سیاستمداران انقلابی، بقول معروف جا زدیم. آخر مگر می‌شد در دوره و زمانه‌ای که هر ایده و تفکری را تنها با منطق بمبهای دستی و نارنجکهای کمری، تعبیر و تفسیر می‌نمودند، راه دیگری را برگزید؟ و به همین خاطر هم بود که جامعه ادبی آن روز ما، بجای آنکه صحنهٔ هنرنمائی شعرا و نویسندگان هنرمند باشد، میدان تاخت و تاز سرایندگان و حادثه پردازان سیاستمدار گردیده بود. و این وضعیت، خصوصاً برای ما جوانک‌های یک کتاب خوانده‌ای که هر چه داشتیم، حاصل شرایط روز بود و چشم دوختن به دهان کسانی که خود نیز دانش ناقصی از قضایای زمانه داشتند، از جذابیت خارق‌العاده‌ای برخوردار بود.

حالا که سالها از آن زمان گذشته است و ما نیز علی‌الظاهر در تنور روزگار پخته شده‌ایم، می‌بینیم که انگار جامعه ما، هنوز هم دوران کودکی و نوجوانی خود را تجربه می‌کند. هنوز هم سیاست، میدان‌دار مطلق صحنه ادب است، و هنر نیز همچنان با ترازوی این آفت بزرگ، سنجیده می‌شود! بدیهی است که در چنین هنگامه‌ای، برای اینکه سیاست بازان بی‌هنر را امکان حیات دهند، هنرمندان حقیقی را به مسلخ سکوت و سکون می‌کشانند. و صادق چوبک باز هم یکی دیگر از قربانیان این معرکهٔ تکراری تاریخ اجتماعی ماست. او در سالهای تاخت و تازهای جوانی ما، با اینکه موجب افتخار بود و وسیله‌ای برای پُز دادن همشهریان خود، مجرم بود به اینکه چرا با سیاست، مغازله و معاشقه نمی‌کند، و آن‌گونه نمی‌نویسد که صاحبان سیاست را پسند آید، امروز نیز با حفظ همان اعتبار عاطفی و فرهنگی، باز هم مغضوب اهل سیاست است. ولی اینبار که چوبک، حتی از زدن قلم نیز محروم گشته بود، گویا گناه اصلی وی این بوده است که چرا سرزمین «شیطان بزرگ» را برای گذران روزگار پیری خویش برگزیده است و وطن را ترجیح نداده است، تا هر روز و هر لحظه‌ای حتی، سوژه فحشها و هتاکی‌های قلم به دستان سیاست پیشه شود، و سرانجام، از وی، هنرپیشه‌ای برای ایفای نقشی در سریال تلویزیونی «هویّت»، ساخته و پرداخته گردد، و انگار، به جرم ارتکاب همین گناهان کبیره است که نویسنده بلند آوازهٔ معاصر ما، وقتی که چشم از جهان فرو می‌بندد، خبر این درد بزرگ را هموطنان و همشهریان او از زبان رسانه‌های خارجی میشنوند و اندوه فقدان او در هیچ نشریه و رسانه‌ای در داخل سرزمین اجدادی‌اش، انعکاس نمی‌یابد. واقعاً درد و دریغ از جامعه‌ای که بخاطر خوشایند سیاستمداران، با فرهنگ سازان و جاودانگان عرصه هنر و اندیشهٔ خویش، اینگونه تا می‌کند!!



به هر حال، صادق چوبک چه مورد تعظیم و تکریم رادیو و تلویزیون دولتی کشورش قرار بگیرد و چه نگیرد، چه روزنامه‌ها و نشریات هزار و چندگانه سرزمینش از او بنویسندو چه ننویسند، چه مورد فحاشی و هتاکی اهل سیاست قرار بگیرد و چه نگیرد، به اعتبار آثار ارزنده و جاودانی که در صحنه هنر و ادب این مرز و بوم از خود بر جای گذاشته است، همچنان مانا و جاودانه خواهد ماند. مرده آن است که نامش به نکویی نبرند. روحش شاد و نامش پرآوازه باد.

مهپاره
آخرین اثر صادق چوبک

داستانهای عشقی و هندو/ ترجمه ف.و.بین از متن سانسکریت / ترجمه از انگلیسی: صادق چوبک

«ای شیوا! همین یکبار که به جهان آمدم، مرا بس چون مرا بمیرانی، بر من منت گذار و دیگر باره به این جهانم باز مگردان»

«مَهپاره» نخستین کتابی است که بعد از انقلاب اسلامی از صادق چوبک در ایران به چاپ می‌رسد و این کتاب سومین ترجمه‌ای است که بعد از دو ترجمه دیگر با نامهای «آدمک چوبی - پینوکیو» اثر «کارلوکولودی» نویسنده ایتالیایی و «غراب» از «ادگارآلن‌پو» نویسنده آمریکائی روانه بازار می شود. وقتی که این کتاب را برای مطالعه بدست می‌گیریم هیچ وجه تشابهی بین فضای «مهپاره» و آثار دیگر صادق چوبک نمی‌بینیم. دراینجا خبری از فضای خشونت بار و ناتورالیستی چوبک نیست بلکه ما قدم به ساحتی می‌گذاریم که از «عشق» و «زیبایی» سخن می‌گوید. گزینش این متن توسط چوبک بسیار عجیب بود اما خود او در مقدمه کتاب می‌گوید: «در اواخر پائیز ۱۳۲۰ شمسی، زنده یاد استاد مسعود فرزاد هنگامیکه که از ایران به انگلستان کوچ می‌کرد، متن انگلیسی "مهپاره" را به من داد و فرمود: این کتاب به زیبایی غزلی است از حافظ و من خود می‌خواستم آن را ترجمه کنم که نرسیدم، تو آن را ترجمه کن. از آن زمان تا کنون پنجاه سال می‌گذرد. بدبختانه این کتاب در موقع خود ترجمه نشد...» «مهپاره» شانزدهمین بخش از نسخهٔ کهن متن مفصل سانسکریتی است به نام «جوهر اقیانوس زمان». در یکی از افسانه‌های قدیمی هندو آمده است که خدایان و اهریمنان باهم نشستند و برآن شدند تا جوهر حیات جاویدان را به دست آورند. بدین منظور، به متلاطم ساختن اقیانوس شیر پرداختند. سپس، ادویه از گیاهان بر آن پاشیدند و با اهرم کوه ماندارا Mandara آن را بر هم زدند تا آن‌که جوهر زندگی را با چیزهای دیگر بدست آورند. یکی از آنها ماه بود که آن را خدای گیاهان می‌نامند. در زبان سانسکریت، ماه و خورشید هر دو نرند. شاعران هندو هرگاه بخواهند در آثار خود، ماه مادینه‌ای بکار برند، قرص ماه را شانزده پاره می‌کنند و پاره‌ای از آن را بنام «زن» برمی‌گزینند. از این رو است که زن زیبا را «مهپاره» گویند. و آن چنان که پیشتر آمده این اثر از متن کهن «جوهر اقیانوس زمان» گرفته شده که خود متن، مانند ماه به شانزده بخش درآمده و هر یک نام خاص خود را دارد، بخشی که اینک ترجمه شده با نام «مهپاره» است. از آنجایی که فرهنگ



هند آمیزه‌ای از هنرهای نمایشی، رقص و موسیقی است، این اثر به خوبی جایگاه سنتی سخن‌وری و ایجاد گفتگو و برقراری ارتباط با مخاطب و بکارگیری اساطیر هندی را مشخص نموده است. این اثر از دونظر قابل مطالعه و بررسی است: یکی سادگی سبک و دیگر تازگی موضوع. نویسندگان کلاسیک سانسکریت بیشتر موضوعهای پیش پا افتاده را در لفافهٔ الفاظ می‌پیچند. بیشتر می‌کوشند ظاهر مطلب را پرداخت کنند. «ف.و.بین» مترجم متن سانسکریت «مهپاره» می‌نویسد: «ما نویسنده این اثر زیبا و بکر را نمی‌شناسیم، اما هر که هست - بی‌گفتگو - دارای نیروی تخیل شگرفی بوده، به طوری که از همه نظر از دیگران مستثنی است، زیرا هر چند موضوع حکایتها از «وتالاپنچاویم شایتکا» گرفته شده، با وجود این چنان طرفه شاعرانه پرداخت شده که می‌توان گفت به هیچ روی مدیون منبع اصلی نیست، هر یک از حکایتها - به نوبه خود - طرفه و بکر است.»

سبک نگارش مهپاره با سبکهای کلاسیک هندو تفاوت دارد، زیرا از سادگی بیان برخوردار است و ظاهراً نخواسته است که دنباله‌روی سبک کلاسیک باشد به همین جهت، سبک نگارش حماسی را ترجیح داده است. با مطالعه «مهپاره» ما به سمت و سوی کتاب «هزار و یک شب» کشیده می‌شویم و تقریباً تکنیک پرداخت به موضوع و هنر تعلیق این دو اثر را در بعضی موارد به شباهتهایی می‌رساند. داستانهای «مهپاره» در بیست روز گفته می‌شود. و شهزاده خوشرویی معمایی را مطرح می‌کند و از کسی که به خواستگاری او آمده می‌خواهد تا پاسخ گوید. معما به مدت بیست روز در بیست قصه زیبا که هر کدام نام جداگانه‌ای دارند حضور دارد و بالاخره روز بیستم «پادشاه» که خواستگار شهزاده است پاسخ صحیح را می‌گوید و شهزاده او را به همسری برمی‌گزینند. نثر نوشتاری چوبک مناسب با متن اسطوره‌ای سانسکریت با ضرباهنگی آهنگین و پرصلابت تمامی متن را در برگرفته. اشراف صادق چوبک بر زبان انگلیسی و دقت در گزینش واژگان، یکی از محسنات به یادماندنی این برگردان زیبا است.

«قفس»
قصه‌ای از صادق چوبک

قفسی پر از مرغ و خروسهای خصی و لاری و رسمی و کله ماری و گل باقلائی و شیر برنجی و کاکلی و دم‌کل و پاکوتاه و جوجه‌های لندوک مافنگی کنار پیاده‌رو، لب جوی یخ بسته‌ای گذاشته بود. تو جو تفاله چای و خون دلمه شده و انار دست لمبو و پوست پرتقال و برگهای خشک زرت و زبیل‌های دیگر قاتی یخ بسته شده بود.

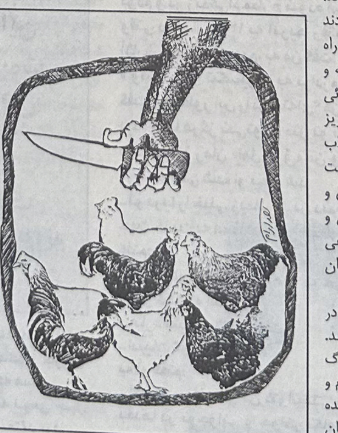
لب جو، نزدیک قفس، گودالی بود پر از خون دلمه شدهٔ یخ بسته که پر مرغ و شلغم گندیده و ته سیگار و کله و پاهای بریدهٔ مرغها و پهن اسب توش افتاده بود.

کف قفس خیس بود. از فضلهٔ مرغ فرش شده بود. خاک و کاه و پوست ارزن قاتی فضله‌ها بود. پای مرغ و خروسها و پرهایشان خیس بود. از فضله خیس بود. جایشان تنگ بود. همه تو هم تپیده بودند. مانند دانه‌های بلال به هم چسبیده بودند. جا نبود کز کنند. جا نبود بایستند. جا نبود بخوابند. پشت سر هم تو سر هم تک می‌زدند و کاکل هم را می‌کندند. جا نبود. همه تو سری می‌خوردند. همه جایشان تنگ بود. همه سردشان بود. همه با هم بیگانه بودند. همه جاگند بود. همه چشم به راه بودند. همه مانند هم بودند. هیچکس روزگارش از دیگری بهتر نبود.

آنهایی که پس از توسری خوردن سرشان را پائین می‌آوردند و زیر پر و بال و لای پای هم قایم می‌شدند خواه ناخواه تکشان تو فضله‌های کف قفس می‌خورد. آن وقت از ناچاری از آن تو پوست ارزن می‌چیدند. آنهائی که حتی جا نبود تکشان به فضله‌های ته قفس بخورد، بناچار به سیم دیوارهٔ قفس تک می‌زدند و خیره به بیرون می‌نگریستند. اما سودی نداشت و راه فرار نبود. جای زیستن هم نبود. نه تک غضروفی و نه چنگال و نه قدقد خشم‌آلود و نه زور و فشار و نه تو سر هم زدن راه فرار نمی‌نمود. اما سرگرمشان می‌کرد. دنیای بیرون به آنها بیگانه وسنگدل بود. نه خیره و دردناک نگریستن و نه زیبائی پر و بالشان به آنها کمک نمی‌کرد.

تو هم می‌لولیدند و توی فضله خودشان تک می‌زدند و از کاسهٔ شکستهٔ کنار قفس آب می‌نوشیدند و سرهایشان را به نشان سپاس بالا می‌کردند و به سقف دروغ و شوخگن و مسخرهٔ قفس می‌نگریستند و حنجره‌های نرم و نازکشان را تکان می‌دادند.

در آندم که چرت می‌زدند همه منتظر و چشم به راه بودند. سرگشته و بی‌تکلیف بودند. رهائی نبود. جای زیست و گریز نبود. فرار از آن منجلاب نبود. آنها باید محکومیت دسته جمعی در سردی و بیگانگی و تنهائی و سرگشتگی و چشم براهی برای خودشان می‌پلکیدند.



بناگاه در قفس باز شد و در آنجا جنبشی پدید آمد. دستی سیاه سوخته و رگ درآمده و چرکین و شوم و پینه بسته تو قفس رانده شد و در میان هم قفسان به کند و کو درآمد. دست با سنگدلی و خشم و بی‌اعتنائی در میان آن به دور افتاد و آشوبی پدیدار کرد. هم قفسان بوی مرگ آلود آشنائی شنیدند. چندشان شد و پرپر زدند و زیر پر و بال هم پنهان شدند. دست بالای سرشان می‌چرخید، و مانند آهن ربای نیرومندی آنها را چون برادهٔ آهن می‌لرزاند. دست همه جا گشت و از بیرون چشمی چون «رادار» آن را راهنمائی می‌کرد تا سرانجام بیخ بال یک جوجهٔ ریغونه‌ای چسبید و آن را لز آن میان بلند کرد.

اما هنوز دست و جوجه‌ای که در آن تقلا و جیک جیک می‌کرد و پر و بال می‌زد بالای سر مرغ و خروسهای دیگر می‌چرخیدند و از قفس بیرون نرفته بود که دوباره آنها سرگرم چریدن در آن منجلاب و تو سری خوردن شدند. سردی و گرسنگی و سرگشتگی و بیگانگی و چشم براهی بجای خود بود. همه بیگانه و بی‌اعتنا و وبی‌مهر، بِرّوبِر به هم نگاه می‌کردند و یا با چنگال خودشان را می‌خاریدند.

پای قفس، در بیرون کاردی تیز و کهن بر گلوی جوجه مالیده شد و خونش را به بیرون جهاند. مرغ و خروسها از تو قفس می‌دیدند. قدقد می‌کردند و دیوارهٔ قفس را تک می‌زدند. اما دیوار قفس سخت بود. بیرون را می‌نمود اما راه نمی‌داد. آنها کنجکاو و ترسان و چشم به راه و ناتوان به جهش خون هم قفسشان، که اکنون آزادشده بود نگاه می‌کردند. اما چاره نبود. این بود که بود. همه خاموش بودند و گرد مرگ در قفس پاشیده شده بود.

همانذم خروس سرخ روی پر زرق و برقی تک خود را توی فضله‌ها شیار کرد و سپس آن را بلند کرد و بر کاکل شق و ورق مرغ زیره‌ای پاکوتاهی کوفت. در دم مرغک خوابید و خروس به چابکی سوارش شد. مرغ تو سری خورده و زبون تو فضله‌ها خوابید و پا شد .خودش را تکان داد و پر و بالش را پف و پرباد کرد و سپس برای خودش چرید. بعد تولک رفت. کمی ایستاد، دوباره سرگرم چرا شد. قدقد و شیون مرغی بلند شد. مدتی دور خودش گشت، سپس شتابزده میان قفس چندک زد هولکی تخم دلمهٔ بی‌پوست خونین تو منجلاب قفس ول داد. در دم دست سیاه سوختهٔ رگ درآمده چرکین شوم پینه بسته‌ای هوای درون قفس را درید و تخم را از توی آن گندزار ربود و همانذم در بیرون قفس دهانی چون گور باز شد و آن را بلعید. هم قفسان چشم براه، خیره جلو خود را می‌نگریستند.

صحبتهای دکتر پرویز ناتل خانلری در ارتباط با آثار صادق چوبک در نخستین کنگره نویسندگان ایران تیرماه ۱۳۲۵

صادق چوبک با انتشار نخستین مجموعهٔ داستان‌های خود در سال گذشته (۱۳۲۴) میان نویسندگان معاصر مقام ارجمندی یافت. این کتاب که «خیمه شب بازی» نام دارد، شامل یازده قطعه است که بعضی از آنها داستان کاملی است و بعضی دیگر گوشه‌ای از زندگی را نشان می‌دهد و به منزلهٔ طرح یا عکس فوری اس ت که از حادثه یا منظره‌ای برداشته باشند. در اغلب قسمتهای این کتاب نویسنده کمال دقت را در مشاهده ومهارت و قدرتی شایان تحسین در وصف و تصویر نشان می‌دهد، نقاشی دقیق هنر خاص این نویسنده است و شاید برای اشاره به همین معنی باشد که روی جلد کتاب تخته رنگ و قلم موی نقاشی رسم شده است. در بعضی از داستانهای این کتاب مانند «چراغ قرمز» و «گلهای گوشتی» و «پیراهن زرشکی» توجه به دقایق منظره خارجی و رفتار و حرکات اشخاص که نتیجه و نماینده حالت روحی خاص آنها است، نویسنده و هنرمند را در کار خود استادی زبردست معرفی می‌کند. بعضی از قطعات این کتاب حاوی هیچگونه حادثه یا داستان جالب و غیر عادی نیست و بلکه فقط گوشه‌ای از زندگی طبقه و دسته‌ای رابی‌اظهار نظر و استنتاج از آن نمایش می‌دهد.
اما در همین قسمتها زبردستی نویسنده آن منظره عادی و ساده را که همه هر روز با نظایر آن روبرو می‌شوند چنان زنده و برجسته نشان داده که خواننده را مجذوب می‌سازد. نمونهٔ این قطعات «نفتی»،«عدل»،«آخر شب»،«یحیی»، و «بعدازظهر آخرپائیز» است و شیوه خاص و ابتکار نویسنده در آن قطعات ظاهر می‌شود.
اسلوب انشای چوبک نیز همان شیوهٔ جمال‌زاده و هدایت است. می‌کوشد که تا می‌تواند انشای خود را به زبان عامه خصوصاً عامه تهران، نزدیک کند و شاید بتوان گفت که در این کار کمی مبالغه روا می‌دارد، زیرا نه همان نقل قول از اشخاص، بلکه گاهی در وصف و بیان نیز همان اسلوب محاوره عامیانه و اصطلاحات عوام را بکار می‌برد و اشخاص داستانی حتی گاهی از اشخاص واقعی هم عامیانه‌تر گفتگو می‌کنند. در هر حال اکنون چوبک مقام خود را درنویسندگی پابرجا کرده و رو به آیندهٔ درخشانی می‌رود.

هوشنگ گلشیری: نوع کار چوبک منحصر بفرد است

«هوشنگ گلشیری» نویسنده نامدار معاصر ایران و خالق رمان معروف «شازده احتجاب» در مصاحبه‌ای با رادیو بی.بی.سی راجع به ویژگیهای عمده آثار صادق چوبک با نیم قرن سابقه در ادبیات داستان نویسی اظهار داشت:«در مورد شیوهٔ داستان نویسی باید بگویم وی با صادق هدایت تفاوتی اساسی دارد. می‌دانید که شیوهٔ هدایت رئالیستی بود، البته از شیوه‌های مختلف دیگر هم استفاده می‌کرد و بر ادبیات جهان اشراف داشت ولی من این اشراف را در صادق چوبک نمی‌بینم اما در کاری که انجام می‌دهد، منحصر به فرد است. یعنی مثلاً وقتی که یک راننده کامیون را توصیف می‌کند و یا حتی وقتی یک تریاکی را وصف می‌کند که خمار است و در خیابان راه می‌رود و زنی را می‌بیند باگلهای گوشتی (گلهای خشخاش) روی لباسش، اینها این مسئله را نشان می‌دهد که وی شیوه جدیدی را در حقیقت وارد ادبیات ایران کرده است».
«گلشیری» در خصوص اینکه نسل امروز صادق چوبک را چگونه بجا می‌آورد و تا کجا متأثر از آثار اوست می‌گوید:«به نظر من در آن زمان (جامعه ادبی آن زمان ایران) مسئله روشنفکری مطرح است و بر اساس امید و ناامیدی آثار را می‌سنجیدند، بر اساس توجه به طبقه کارگر ومبارزه و اینها آثار را می‌سنجیدند و این در حقیقت به ضرر چوبک بود. با این معیارها وقتی چوبک را اندازه‌گیری می‌کردند، به نظر می‌آمد نوشته‌هایش ناامید کننده است. در آن مبارزه اجتماعی نیست، امید به آینده وجود ندارد، یعنی آن رومانتیسم انقلابی که در آن زمان (در صحنهٔ ادبیات) وجه غالب بود، چوبک با آن میانه‌ای ندارد و ودر نتیجه باز اینجا چوبک از مسیر اصلی فرهنگی جامعه ما جدا می‌افتد. علیرغم اشراف و قدرت بینشی که دارد، از آنجائی که مجله‌ای از خود ندارد تا سخن بگوید وحرفش را بزند، لذا نمی‌تواند (در ادبیات داستان‌نویسی) شاخه‌ای ایجاد کند. البته تعدادی از کارهایش است که می‌توان گفت از آثار باارزش ادبیات مملکتمان می‌باشد اما اگر با آثار هدایت و گلستان مقایسه‌اش کنیم، بُرد کمتری داشته است».

گفتگو با خانم منیرو روانی‌پور نویسندهٔ بوشهری

همهٔ ما روی شانه‌های بزرگانی چون چوبک، ایستاده‌ایم



منیرو روانی‌پور را باید بانوی قصه‌نویسی جنوب ایران و بوشهر لقب داد. او یکی از پرکارترین قصه‌نویسان زن ایرانی است. در سالهای اخیر چندین مجموعهٔ داستان کوتاه، رمان، شعر برای کودکان، ضرب‌المثلها و مثلهای جنوبی منتشر کرده و چند مجموعه داستان و رمان دیگر نیز دارد که هنوز به چاپ نرسیده‌اند. روانی‌پور کارش را با مجموعهٔ «گنجشک و آقای رئیس جمهور» (۱۳۵۹) آغاز و پس از یک وقفهٔ چند سالهٔ این آثار را از او خوانده‌ایم: کنیزو (۱۳۷۶)، اهل غرق (۱۳۶۸)، سنگهای شیطان (۱۳۶۹)، دل فولاد (۱۳۶۹)، سیریا سیریا (۱۳۷۲)، کولی کنار آتش (آمادهٔ چاپ)

خبر مرگ چوبک را که شنیدیم یادمان افتاد که یکی از آخرین بوشهریهای نویسنده‌ای که او را دیده و چند روزی میهمانش بوده، خانم منیرو روانی‌پور است.
با وجودی که از مرگ چوبک داغدار و اندوهناک بود، این اندوه را می‌شد در لرزش صدایش به خوبی حس کرد، صمیمی و مهربان تقاضایمان را برای انجام مصاحبه پذیرفت که متن آنرا در زیر با هم می‌خوانیم.

□ در چه سالی با آثار صادق چوبک آشنا شدید؟

● حدود سالهای ۴۶ یا ۴۷ بود،که من با آثار چوبک آشنا شدم.

□ مطالعه آثار چوبک چه تأثیری بر شما گذشت؟

● خواندن کارهای چوبک نگاه آدم را متوجهٔ برخی مسائل پنهان می‌کند. به لحاظ نگاه خاصی که خودش دارد، و مشترک بودیم در سرزمینی که با هم زندگی می‌کردیم، بوشهر را می‌گویم، کارهای او ذهن مرا به جهت خاصی کانالیزه کرد. در یک عبارت کلی کارها و کتابهای چوبک می‌توانم بگویم که آثار او خواه ناخواه روی آدم تأثیر زیادی می‌گذارد.

□ اگر یادتان باشد در سالهای قبل از انقلاب یکی از اصلیترین «اتهاماتی» که به چوبک و آثارش می‌زدند این بود که او در کارهایش از بعد سیاسی و اجتماعی با مسائل برخورد نمی‌کند و هیچ گونه دغدغهٔ خاطری از این نظر ندارد. دغدغهٔ اصلی او مقولاتی بود مانند مرگ، تنهائی، واماندگی و علی‌الخصوص یأس فلسفی، از این نظر گروههای سیاسی و روشنفکری، خصوصاً مارکسیست‌ها، چوبک را اصلاً قبول نداشتند و کارهایش را منحط و انحطاط‌آمیز می‌دانستند.

● بله چوبک اینچنین بود، یعنی اصلاً خودش به

> **صادق چوبک: آرزویم این است که بیایم در گرمای بوشهر زیر نخلی بنشینم و کاسهٔ آب خنکی بخورم.**
> **دلم می‌خواهد سرم را روی خاک بوشهر بگذارم و بمیرم، نه در ولایت غربت.**

تغییر زندگی باور نداشت. از مجموعهٔ کارهایش اینچنین به نظر می‌رسد که وضع حاکم و جریان زندگی راتغییرناپذیر می‌داند. همین که هست.

□ به عبارت دیگر او فی‌الواقع به نوعی جبر اجتماعی توأم با یأس شدید فلسفی معتقد بود.

● بله همین طور است. اصلاً ناتورالیست‌ها همگی‌شان همین طور هستند و این چنین فکر می‌کنند و به مسائل می‌نگرند.

□ من فکر می‌کنم اوج این نگاه تقدیری و دترمینیته را می‌شود در داستان کوتاه «قفس» یافت. قفس این جهان است، مرغها آدمی و دست خون‌آلودی که آگاه وارد قفس می‌شود و مرغی را می‌گیرد «سرنوشت».

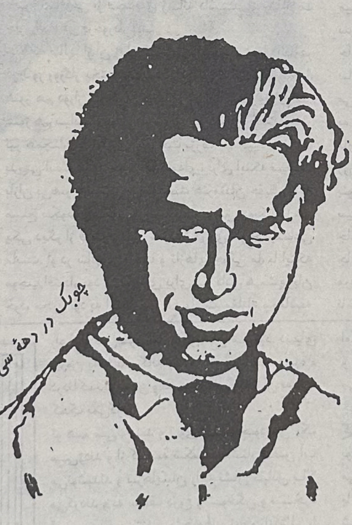
● همهٔ کارهای چوبک همین‌گونه است. همه‌اش پلشتی را نشان می‌دهند. به کاراکتر آثارش نگاه کنید، یا مرده‌شورند، یا ولگرد و یا مطرودها و حاشیه‌نشینها.
واقعیت را می‌گوید وآن وقت می‌گوید همین هست که هست. آدم وقتی کتابهای چوبک را می‌خواند و تمام می‌کند، متوجه می‌شود که هیچ حس مقاومت یا تسلیم‌ناپذیری در قهرمانهای قصه‌های او معمولاً نیست.

□ اگر جمالزاده را پدر قصه‌نویسی معاصر ایران بدانیم، هدایت، علوی و چوبک را باید نسل اول قصه نویسان ایران به شمار آورد.

● بله درست است.

□ به نظر شما تأثیر چوبک بر ادبیات معاصر ایران تا چه اندازه است؟

● همهٔ ما روی شانه‌های بزرگانی چون چوبک، علوی و هدایت ایستاده‌ایم و در این هیچ شکی نیست ، یعنی اگر آنها نبودند ،نسل ما فکر نمی‌کنم به این قد وقواره می‌رسید و این جوری شکل می‌گرفت. هر کدام تأثیر خاص خودشان را بر ادبیات ایران گذاشته‌اند. مثلاً در مورد خود من، آثار



چوبک مرا متوجه چیزهائی که هرگز تا کنون ندیده بودم و در زندگی‌ام مطرح نبوده است، کرد.
وقتی در سال ۱۳۷۲ به آمریکا رفتم و با او دربارهٔ آثارش بحث می‌کردیم، به من گفت:
« وقتی رمان تنگسیر را به برادرم دادم، خواند و گفت: تو چطور این را نوشته‌ای؟ من هم همهٔ اینها را دیده‌ام اما هرگز نمی‌توانم مثل تو بنویسم».
بعد دربارهٔ رمان «اهل غرق» من و داستان «چرا دریا طوفانی شد» او بحث شد
-تو دریا را خیلی زیباتر از من دیده‌ای و بیشتر در جهت خدمت به انسان. اما من اینطور نمی‌بینم.
گفتم:
-بله اینطور است اما کارهای تو جور دیگری بر من تأثیر گذاشته است.
درباره کنیزو مثلاً می‌گفت:
-ادبیات گورستانی است.
به او گفتم:
-اگر تو بر کودکی من نتوانستی تأثیر بگذاری، بعدها در نوجوانی و جوانی نگاه تو تأثیر خیلی عجیبی روی من گذاشت. اتفاقاً بخش‌هائی از رمان «کولی کنار آتش» تحت تأثیر نگاه سیاه صادق چوبک است.

□ نگاه سیاه؟

● نگاه سیاه نه. نگاه واقع‌بین چوبک.
در یک کلام به شما بگویم صادق چوبک ریشهٔ من است. یعنی ریشه‌های من چوبک است و هدایت.

□ از سفر سال ۷۲ به آمریکا و دیدارتان با چوبک برایمان تعریف کنید.

● صادق چوبک سه روز در آمریکا میزبان من بود. به من در این چند روز لطف خیلی زیادی کرد. حتی خودش برایم «قلیه» درست کرد. کلی با هم نشستیم و دربارهٔ مسائل مختلف صحبت کردیم.

□ دربارهٔ بوشهر هم حرف زدید.

● خیلی زیاد. یادم است که به من گفت:
-منیرو فکر می‌کنی من اینجا می‌میرم؟ دور از ولایتم بوشهر؟
بعد شعری خواند که خیلی مرا متأثر کرد.
اگر شاهی بمیرد از وطن دور
به خواری می‌برندش بر سرگور
می‌گفت:
آرزویم این است که بیایم در گرمای بوشهر زیر نخلی بنشینم و کاسهٔ آب خنکی بخورم.
با لهجه بوشهری خاص خودش و با افسوس و اندوه ادامه داد:
-زیره: ای می‌چسبه ای می‌چسبه!
یادم است به من سفارش کرد:
-وقتی رفتی به بوشهر وجب به وجب خاک بوشهر را که راه می‌روی یادت به من باشد.
خیلی دلش می‌خواست به بوشهر بازگردد و چند بار به من گفت:
-دلم می‌خواهد سرم را روی خاک بوشهر بگذارم و بمیرم، نه در ولایت غربت.
بحثهای زیادی هم درباره صادق هدایت و فروغ با هم داشتیم. خاطرات بسیار جالبی از این دو نفر داشت. به او گفتم:
-تو باید اینها را بنویسی و چاپ کنی.

□ فکر می‌کنید چرا چوبک دست از نویسندگی در ایران کشید و راهی دیار غربت شد؟

● به نظر من آدمها حق دارند هر جائی را برای زندگیشان انتخاب کنند.
می‌دانید که صادق در اواخر عمر کور شده بود. می‌گفت:
« من چشمم نمی‌بیند اما آخرین کارهائی که چاپ

> **خواندن کارهای چوبک نگاه آدم را متوجهٔ برخی مسائل پنهان می‌کند.**
> **چوبک به من گفت که وقتی رفتی به بوشهر وجب به وجب خاک بوشهر را که راه می‌روی یادت به من باشد.**

می‌شود مؤسسه هلن کلر نوارش را برای من می‌آورد و از طریق خط بریل من با آخرین آثار منتشر شده درباره ادبیات آشنا هستم.»
چوبک همچنین به من گفت :« من چطوری با این امکانات بروم ایران؟ اگر یک کسی یک "کُلُفتی" به من گفت، من چکار می‌توانم بکنم؟»
واقعاً دلش می‌خواست به ایران بازگردد اما دوست داشت امنیت و آرامش داشته باشد و با آن وضعیت خاص که داشت، کوری و ناتوانی، کسی باشد که به او برسد. و می‌دانید ما در ایران امکانات اینجوری واقعاً نداریم.

□ از شما بخاطر شرکت در این گفتگو متشکرم.

● من هم متشکرم. سلام مرا به بوشهریها برسانید.

استخر شنا و بهداشت

شنا یکی از ورزشها و سرگرمیهای بسیار مناسب و لذت‌بخش برای کلیه افراد در سنین مختلف است. این ورزش مفرح و شادی‌بخش در فصل تابستان رونقی صد چندان دارد و صد البته در استان ما به دلیل داشتن سواحل بسیار خوب، خود را در این هوای بسیار گرم در دریا انداختن لذتی صد چندان دارد.

اما بحث بنده درباره فوائد شنا و یا چگونگی انجام آن نیست ،بلکه مسئله مهمی که به آن اشاره خواهم کرد مسئله بهداشت استخرهای شنا است.

مسئله بسیار مهم بهداشتی در کلیه استخرها، درجه پاکی آب و تجهیزاتی است که از نقطه نظر بهداشتی باید کلیه استخرهای شنا به آنها مجهز باشند. گرچه در استان بوشهر تعداد استخرهای موجود از تعداد انگشتان یک دست تجاوز نمی‌کند اما همین استخرها نیاز به رعایت شدید بهداشتی دارند، زیرا در صورتی که در تابستان در استخرهای شنا شرایط ایمنی و معیارهای بهداشتی وجود نداشته باشد نه تنها کمکی به تفریح و سلامت استفاده کنندگان نمی‌کند بلکه برعکس موجبات بیماریهای گوناگون را فراهم می‌آورد. یکی از مسائل بسیار مهم و بهداشتی در کلیه استخرها و شناگاهها مسئله پاکی آب است. چراکه آب استخرها به دلیل اضافه شدن موادی از بدن شناگران و سایر باکتریهای مضره آلوده می‌شوند و چون میزان این آلودگی‌ها بر اثر شنا و استفاده افراد از استخر بطور مرتب رو به افزایش است عامل بسیار مناسب برای آلوده شدن عده کثیری از مردم که از استخر استفاده می‌کنند میباشد.اینجا است که به منظور جلوگیری از بیماریها باید به معیارهای بهداشتی که برای استخر شنا تأکید فراوان شده، توجه داشت که به دلیل اهمیت این معیار به نکاتی از آن اشاره می‌کنیم.

صافی و شفافیت آب استخر، در زمان استفاده آب آن باید صاف و زلال باشد، رعایت درجه حرارت آب و تفاوت آن با درجه حرارت هوای اطراف استخر که بر اساس استانداردهای موجود نباید بیش از ۴ درجه سانتی‌گراد گرمتر و ۲ درجه سردتر از آب استخر باشد. رعایت میزان کلر، آزمایشهای هر روز آب توسط متخصصان، تعویض آب استخر در صورت نداشتن تصفیه، چراکه استخرهای دارای تصفیه به دلیل گردش مرتب آب تصفیه می‌گردد، تصفیه آب و ضدعفونی کردن مرتب، استفاده از مایو، استحمام و شستشوی قبل از ورود به استخر و گرفتن دوش بعد از آن، و خودداری از پذیرفتن مراجعان بیش از ظرفیت و سایر موارد دیگر که در حوصله مطلب نیست. ذکر این موارد و رعایت آن باعث کاهش آلودگی آب استخر شنا خواهد شد. اما استفاده از شناگاههای طبیعی خود حدیثی جداگانه دارد که اگر فرصتی بود به آن نیز خواهیم پرداخت.



پایان جام شانزدهم با قهرمانی فرانسه

سرانجام شب گذشته پرونده جام شانزدهم با قهرمانی تیم فرانسه به پایان رسید. هر چند این مسابقات برای اولین بار بود که با شرکت ۳۲ تیم برگزار می‌شد اما این جام محکی بود برای تیمهای آسیائی و آفریقائی تا با خودباوری بیشتر در اندیشهٔ جام هفدهم باشند. در این مسابقات هر چند تیمهای آسیائی توفیقی بدست نیاوردند اما نتایج تیمهای ایران و ژاپن این امیدواری را برای فوتبال آسیا بوجود آورد تا خود را بیشتر باور کنند. اما گفتنیهای بسیار در مورد این جام است که در فرصت اندک نمی‌توان به آن پرداخت و اگر فرصتی پیش آمد و توفیقی حاصل شد نگاهی خواهیم داشت به پرونده جام شانزدهم.

هر آنچه که شب گذشته اتفاق افتاد یک واقعه تاریخی در ورزش فوتبال جهان بود که تکرار شد. با همهٔ پیش‌بینیهایی که در ارتباط با قهرمانی تیم برزیل می‌شد، این فرانسه بود که به حکم میزبانی و به رسم سنت، اینبار نیز مانع از این شد تا این سنت شکسته شود و در قاره اروپا جام جهانی از دستان اروپائیان خارج شود. جام شانزدهم نیز در چنگ میزبان باقی ماند تا یک شب فراموش‌نشدنی برای مردم فرانسه به ارمغان آورد.

وقتی برزیل به زانو در آمد

در تاریخ جام جهانی، هرگاه برزیل به فینال راه یافته، توانسته بود جام جهانی را تصاحب کند، در سالهای ۱۹۵۸، ۱۹۶۲، ۱۹۷۰ و ۱۹۹۴ این برزیل بود که با رسیدن به فینال، جام جهانی را از آن خود کرد. اما در جام جهانی ۱۹۹۸ سرنوشت دیگری در انتظار برزیل بود.

خوش‌بینانه‌ترین افراد فرانسوی نیز بُرد ۳ بر صفر تیم فرانسه را در مقابل تیم برزیل پیش‌بینی نمی‌کردند، اما هنرنمائی یاران فرانسوی خصوصاً "زیدان" باعث شد تا اینبار در فینال جام جهانی، برزیل به زانو درآید و علیرغم دارا بودن کلکسیونی از ستاره‌های ارزشمند خود یکی از تلخترین شکستهای خود را در مقابل فرانسه، شاهد باشد.

ایرانجوان بوشهر! چه کسی باید دلسوزی کند؟!

● سید محمد سیدزاده

همانگونه که همهٔ ورزش دوستان خصوصاً فوتبالیستها و علاقمندان به این ورزش در استان اطلاع دارند دو تیم باسابقه در شهر بوشهر وجود دارد که دهها سال است به فعالیت خود ادامه می‌دهند و این دو باشگاه در طول حیات خود فراز و نشیبهای بسیاری را پشت سر گذاشته‌اند و روزهای تلخ و شیرینی را در کارنامه خود دارند. اما چرا به این دو باشگاه پرداختم به این دلیل بود که نمی‌توان در برابر مسائل پیش آمده آنان بی‌تفاوت بود زیرا روزی این تیم و روزی دیگر رقیب باعث گرمی ورزش این استان بوده‌اند. اما در این مقال می‌خواهم به نکته‌ای اشاره بکنم و آن این است که حتی متعصب‌ترین افراد باشگاه نیز بی‌تفاوت از کنار آن می‌گذرند و این خود باعث عقب‌ماندگی هر چه بیشتر این باشگاه و شاهد استمرار سیر نزولی آن و ورزش استان و کشور هستیم. روی سخنم با باشگاه ایرانجوان است. تیمی که سالها به عنوان نماینده این استان در مسابقات کشوری بوده، دهها قهرمانی در کارنامه خود از مسابقات مختلف استانی دارد. چرا اینگونه به فعالیت خود ادامه می‌دهد؟ مگر باشگاه انحصاری است یا مالکیت شخصی است؟ که با آن سلیقه‌ای برخورد می‌کنند.

باشگاه ایرانجوان مالکیت خصوصی ندارد ملکه مالکان باشگاه مردانی هستند که سالیان سال پیراهن باشگاه را به تن کرده‌اند و سالیان سال به عشق آن در سرما و گرما مشوق بوده‌اند، مالکان باشگاه مردمانی هستند که با بُرد باشگاه خوشحال و با باخت آن غمگین می‌شوند. باشگاه متعلق به هیچ ورزشکار یا تماشاگری نیست بلکه متعلق به همه افرادی است که به آن عشق می‌ورزند. پیشتر گفتم، باشگاه از بدو تأسیس خود نام جوان را یدک می‌کشید تا به امروز که نامش فقط ایرانجوان است فراز و نشیبهای فراوان پشت سرگذاشته به همین دلیل است که می‌گویم بی‌تفاوت بودن در کنار آن بی‌تفاوتی به عشق خود است و سخن اینجا است که چرا باشگاه به این شکل، سیر نزولی را طی می‌کند؟ مگر می‌توان به بهانه آینده نگری تمامی زحمات چندین دههٔ باشگاه را به بوته فراموشی سپرد؟ آیا اگر قهرمانی را در استان به تیمی دیگر واگذار شد باید همه چیز تمام شود؟ بارها شنیده‌ایم که مدیران و مسئولان باشگاه از فقر مالی شکایت می‌کنند. و ادامه دادن فعالیت را دشوار می‌خوانند. که این سخن را نمی‌توان چندان منطقی دانست، زیرا مگر همین باشگاه با کمک همین مردم علاقمند نبود که به حیات خود ادامه می‌داد؟ مگر همین حمایتهای مردمی نبود که باعث می‌شد ورزشکاران با شور و شوق در میدان هنر نمایی کنند. آن روزها که وضع باشگاه و بازیکنان خیلی بدتر بود. چرا امروز از فقر مالی سخن می‌رانیم؟

دوستان باید قدری تأمل کنند، ببینید اشکال کار در کجا است و به ریشه یابی آن بپردازید. مردان کهن باشگاه را گرد هم آورید و با آنها به تبادل نظر بپردازید و از آنان کمک بگیرید و برای آینده باشگاه برنامه‌ریزی کنید. مطمئناً موفق نیز خواهید شد.

این سخن را با این اطمینان به زبان می‌رانم که می‌دانم توانایی این باشگاه در حال حاضر از توانائی دهها باشگاه در سراسر کشور بیشتر است و یقین دارم که با تلاش همه علاقمندان به باشگاه این امر میسر خواهد شد. ببینید دوستان، امروز این باشگاه امکاناتی دارد که هزاران باشگاه در سراسر کشور غبطه آن می‌خورند. پس چرا با این همه شرایط مساعد باشگاه فاقد یک تیم فوتبال قوی است. کمی همت کنید همان مردم عاشق در کنارتان خواهند بود.



وقتی که زیدان منفجر شد.

زیدان در شصت‌وچهارمین بازی جام جهانی شانزدهم منفجر شد. زیدان بازیکن تکنیکی و خونسرد فرانسوی، اگر چه در بازیهای دور اول جام جهانی با بدبیاری مواجه شد و بر اثر یک اشتباه ناخواسته، از دو بازی محروم گردید ولی حضور دوباره وی در میدان، موتور فرانسه را بکار انداخت و باعث انسجام بیشتر در این تیم گردید. زیدان در سی‌ونهمین بازی ملی خود موفق شد با دو گل زیبا و به موقع جام طلائی ۵ کیلویی جهانی را در کلکسیون فرانسویها جا دهد.

وی با زدن این دو گل دوازدهمین گل خود را در بازیهای ملی به ثمر رساند. ولی بی‌شک دو گل این بازیکن ۲۶ ساله در فینال جام ۹۸، هیچگاه از یاد وی و مردم فرانسه نخواهد رفت.

میشل پلاتینی و آرزوئی دست یافتنی

شش سال پیش "میشل پلاتینی" به ریاست مشترک کمیته تشکیلاتی جام جهانی انتخاب گردید، از آن زمان تا کنون وی برای هر چه بهتر برگزار شدن جام جهانی تلاشهای بسیاری کرده است. مردی که ۷۲ مسابقه ملی برای فرانسه انجام داده و ۴۹ بار بازوبند کاپیتانی را بر بازو داشته، همواره نگران این بود که آیا تیم ملی فرانسه می‌تواند عنوان قهرمانی جام جهانی ۹۸ را بدست آورد.

وی در هنگام برگزاری فینال جام جهانی ۹۸ بین برزیل و فرانسه با پوشیدن لباس آبی‌رنگ تیم فرانسه، نشان داد که تا چه اندازه خواهان پیروزی تیم ملی خود است. گرچه "پلاتینی" با حضور پیاپی خود در سه دوره، جام جهانی (۱۹۸۶_ ۱۹۸۲_۱۹۷۸) نتوانست به این مهم دست یابد، ولی این آرزوی وی هنگامی برآورده شد که وی سمت رئیس کمیته تشکیلاتی جام جهانی را برعهده داشت.

تماشاگران فرانسوی، صدایی که یک لحظه قطع نشد.

مسابقه پایانی جام جهانی ۱۹۹۸ در حالی بین دو تیم برزیل و فرانسه آغاز گردید که ۱۷۷ شبکه تلویزیونی در ورزشگاه فرانسه حضور یافته و بطور مستقیم این مسابقه را برای مردم فوتبال دوست خود گزارش می‌دادند. میلیونها بیننده در پای تلویزیونهای خود در حالی شاهد پیروزی شگفت‌آور تیم فرانسه بودند که تماشاگران فرانسوی حاضر در ورزشگاه یک لحظه نیز از تشویق تیم خود غافل نشدند، بی‌شک فضای ایجاد شده در ورزشگاه بر اثر تشویق تماشاگران فرانسوی نقش مهمی را در دادن روحیه به بازیکنان فرانسوی داشت.



نیلوفر شیرشکن
کلاس اول / معدل ۲۰
دبستان صبا



سودابه مؤیدی
کلاس دوم دبستان معینی معدل ۱۹/۸۵



ساسان مؤیدی
کلاس اول دبستان نمونه مردمی سعادت / معدل ۲۰



مهناز کیان
کلاس اول
دبستان صبا



علی سرخوش / کلاس چهارم
دبستان شاهد / معدل ۲۰
باتشکر از آقای حسین‌پور



علی غضنفری
کلاس دوم / معدل ۱۹/۹۶
دبستان امام جعفر صادق (ع)

بررسی خواستگاههای جناحهای چپ و راست در ایران

● جمال صولتی

«... اینجا یکبار دیگر مکتوب می‌کنم که جزء هیچ جناحی نیستم، اکنون نیز همچون گذشته بطور مستقل فکر می‌کنم و بطور مستقل تصمیم می‌گیرم».

عباراتی را که در بالا ملاحظه فرمودید، اعلام موضع آقای حاجیانی نماینده دشتی و ... در مجلس شورای اسلامی است که بخشی از مقالهٔ چهار نوبتی ایشان، مندرج در نشریه نسیم جنوب را تشکیل می‌دهد. البته ایشان در آن مقاله، فرمایشات متعدد و قابل بحث دیگری نیز مطرح کرده‌اند که پرداختن به آنها از حوصله این حقیر خارج است، ولی در خصوص موضع سیاسی ایشان، جای بحث و گفتگوی جدی و شفاف‌تری وجود دارد که نمی‌توان از کنار آن به آسانی گذشت. آقای حاجیانی در این نوشته تأکید دارند که دارای تفکری (بخوانید ایده‌ای) مستقل از جناحهای موجود بوده و در نتیجه مستقلاً تصمیم می‌گیرند و عمل می‌نمایند. در اینجا با تسامح بسیار، می‌توان ادعای ایشان را پذیرا شد، ولی برای آنکه، موضوع از وضوح و روشنی بیشتری برخوردار گردیده و چنانچه حضرتشان خود را ملزم به پاسخگو بدانند، جوابهایشان از کلی گوئی و شعار گونگی مصون بماند، از حضورشان اجازه می‌خواهم که قبلاً اساس و ریشهٔ اعتقادی و سیاسی دو جناح عمده و اصلی را که در برگیرنده بقیه طیفهای موجود نیز می‌باشند، به اختصار بیان نموده و سپس به طرح سؤال اصلی که عنوان این مقاله را نیز به خود اختصاص داده است، بپردازیم.

امروزه، هر کسی به میزان اندکی نیز درگیر مسائل سیاسی مملکت باشد، به خوبی می‌داند که تفاوت ماهوی بین تفکرات و ایدئولوژی جناح موسوم به چپ، و جناح معروف به راست، حول دو محور اصلی اقتصاد و سیاست می‌چرخند. جناح چپ، با توجه به آنکه در حوزهٔ اقتصاد، سیستم سرمایه‌داری را مکروه می‌داند ـ البته با کمی تسامح ـ توزیع محصولات و تقسیم فرآورده‌های تولید ملی را منحصر به دولت دانسته، و تجارت خارجی را حداقل در بخشهای عمده و اصلی آن، فقط برای دولت مجاز می‌شمارد. آنان در توجیه این ایدهٔ خود، انباشت ثروت در دست گروه معدودی از افراد جامعه را از مصادیق «تکاثر» به حساب آورده و راه پیشگیری از آن را دولتی کردن تجارت و مداخله حکومت در امر توزیع نیازمندیها جامعه می‌داند. بر اساس این تفکر، تجارت خارجی و توزیع سیستم آزاد، از عواملی هستند که انگشت‌شماری از افراد که اصطلاحاً واسطه اقتصاد و یا تاجر نامیده می‌شوند و ضمن برخوردار نمودن از بیشترین سهم درآمد ملی، بر شئون مختلف اجتماعی مردم نیز حاکم می‌نماید. در زمینه تولید نیز، عقیده این جناح بر این است که صنایع مادر و پایه‌ای نظیر صنایع نفت و پتروشیمی و غیره، که بخش عمده‌ای از سرمایه و نیروی انسانی جامعه را به خود اختصاص داده است، می‌بایست درمالکیت و اراده دولت بوده و صنایع و سرمایه‌های کوچک هم عمدتاً در تملک تعاونیهای مردمی قرار گیرند. از منظر این ایده، بخشهای خدماتی و سرویسهای اجتماعی نظیر آموزش و پرورش، بهداشت و درمان و نظایر آنها، باید در انحصار دولت بوده و حکومت موظف است فراورده‌ها و تولیدات این بخشها را بالسویه مابین تمامی شهروندان جامعه، توزیع و تقسیم نماید. و خلاصه اینکه این جناح معتقد به اقتصادی بسته و دولتی است، البته نه با آن ضیق و محدودیتی که در نظامهای کمونیستی رواج دارد. و اما از لحاظ سیاسی و فرهنگی، جناح چپ معتقد به تکثیر اندیشه و تضارب آراء بوده و برای مشارکت عمومی در سرنوشت خود و مملکت، آن هم در چارچوب احزاب و تشکلهای مردمی، اهمیت قائل است و آزادی را جزء حقوق اولیه آحاد ملت تلقی نموده و دوام و بقای نظام و جامعه را در پرتو آزادی و دموکراسی، محقق و میسر می‌داند و ضمناً کنترل دولت را بر امور اجتماعی افراد، بسیار محدود و بعضاً مردود می‌شمارد.

در مقابل جناح چپ، جناح موسوم به راست قرار دارد که از لحاظ اقتصادی، سیستم سرمایه‌داری را کاملاً جایز و محترم دانسته و توسعه اقتصادی را تنها از این طریق، میسر و ممکن می‌داند. این جناح، متأثر از ماهیت و ذات سیستم سرمایه‌داری، به دو طیف «راست مدرن» و «راست سنتی» تقسیم شده است. به اعتقاد راست سنتی، توسعه و پیشرفت جامعه فقط در پرتو گسترش و تعمیم همه جانبهٔ سرمایه‌داری تجاری امکان پذیر می‌باشد. بر همین اساس، اعتقاد چندانی به تولید و صنعت ملی ندارد. ولی در عوض، راست مدرن را که بخشی از سرمایه‌داری صنعتی را در حاکمیت، نمایندگی می‌کند، با اعتقاد به توسعه در سایهٔ تولید ملی و تقویت سرمایه‌داری صنعتی، برای تلاش است، که تمامی برنامه‌ریزیها و سرمایه‌گذاریهای اجتماعی را در این جهت، سمت و سو بدهد. نمود عینی وخارجی این دو طیف را می‌توان در تشکلهای مهمی بنام «کارگزاران» و «جمعیت مؤتلفه اسلامی» مشاهده کرد، که اولی نماینده راست مدرن و دومی پرچمدار راست سنتی است. ولی در مجموع جناح راست را عقیده بر این است که دولت به هیچوجه نه تنها مجاز نیست که در زمینه تولید و توزیع، مشارکت و فعالیت نماید، بلکه حق کنترل و نظارت را نیز در حوزهٔ اقتصاد، دارا نمی‌باشد. تنها نقشی که آنان در این خصوص برای دولت قائلند، فقط ایجادکننده یک زمینه و بستر مناسب اجتماعی برای سرمایه‌گذاری و تنظیم روابط و مناسبات جامعه، بر پایه منافع سرمایه‌داری و سرمایه‌داران است. جناح مذکور در توجیه نظریه خود، چنین استدلال می‌کند که اولاً اقتصاد دولتی موجب کندی رشد اقتصادی گردیده و دولت را از انجام وظایف اصلی‌اش که همانا حفظ امنیت و ذ ات لازم برای سرمایه‌گزاری است، باز خواهد داشت، و ثانیاً تمرکز ثروت و سرمایه در دست دولت، موجب فساد و تباهی آن می‌شود. این جناح حتی دولت را از در اختیار داشتن بخشهای خدمات عمومی مانند آموزش و بهداشت، نیز برحذر می‌نماید. سیاست «تعدیل اقتصادی» و فروش و واگذاری صنایع وابسته به دولت و همچنین ایجاد مدارس به اصطلاح غیر انتفاعی و بیمارستانهای خصوصی، از نمونه‌های تلاش این جناح برای خلع ید اقتصادی از دولت می‌باشد. بطور خلاصه اینکه جناح راست، معتقد به آزادی بی‌حدوحصر و خارج از هرگونه نظام کنترلی و نظارتی دولت، بر اقتصاد است. ولی در بعد سیاسی و فرهنگی، هر کدام از دو طیف پیش گفته این جناح (راست سنتی ـ راست مدرن» بنا به ذات و خصلت پایگاه اقتصادی ویژهٔ خود (تجارت ـ تولید)، دارای دیدگاههای متضاد و مختلفی با یکدیگرند. راست مدرن، تقریباً دارای همان عقیده و نظری است که جناح چپ نیز، از آن متابعت می‌نماید. یکی از علل عمده‌ای که باعث گردید در جریان انتخابات هفتم ریاست جمهوری و همچنین تشکیل دولت، جناح چپ و راست مدرن به نمایندگی کارگزاران، یک ائتلاف سیاسی را بر علیه راست سنتی تشکیل دهند، وجود همین وجه اشتراک بود. اما در عوض، راست سنتی به دلیل آنکه ریشه و منشأ حیات آن در بازارهای سنتی ایران روی همان بافت و ساختار اقتصادی کهنه و تجارت به سبک و سیاق نظام فئودالی، استوار است، به هیچ وجه قادر نیست که خود را با روابط نو و مدرنی که پس از تثبیت سرمایه‌داری جهانی، بر مناسبات این سیستم اقتصادی سایه افکند، تطبیق دهد. فلذا با دموکراسی اجتماعی و لیبرالیزم سیاسی ـ فرهنگی که یکی از وجوه مشخصهٔ نظام سرمایه سالاری و یکی از پدیده‌های این شیوهٔ اقتصادی است، بطور همه جانبه وخصمانه‌ای، مخالفت می‌ورزد. این جناح نه تنها هیچگونه اعتقادی به آزادی‌های مدنی و توسعهٔ اجتماعی ندارد، بلکه بر این عقیده است که دولت وحکومت، می‌بایست به شیوهٔ پدرسالاری و قیم‌مآبانه‌ای، کنترل تمامی اهرمهای سیاسی و نهادهای اجتماعی را بطور مطلق در اختیار داشته و به جای تمامی آحاد ملت، عمل نموده و فکر کند.

به پندار این جنا نه تنها مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود و سرزمینشان، جایز و لازم نمی‌باشد، بلکه حکومت بعنوان نماینده تام الاختیار ملت، مجاز و مختار است که هرگونه خود صلاح دید، عمل نموده و مردم فقط ملزم و مجبورند که از حکومت و فرامین آن، متابعت بی‌چون و چرا نمایند. بنابراین، دراین دیدگاه. وجود احزاب و تشکلهای مردمی، مطبوعات مستقل و آزاد، و هر نهاد وتشکیلاتی که بخواهد خارج از اراده و خواست حاکمیت عمل کند، مطرود و مردود است.

حال با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان چنین نتیجه گرفت که جناح چپ در زمینه اقتصاد، معتقد به نوعی سوسیالیسم و اقتصاد بسته و تحت کنترل دولت بوده، ولی در زمینه سیاست و فرهنگ، معتقد به گونه‌ای از لیبرالیزم و دموکراسی است. اما در مقابل جناح راست، در بعد اقتصاد پایبند لیبرالیزمی نامحدود و لجام گسیخته است، ولی در مقوله سیاست و فرهنگ، دارای دو شیوهٔ تفکر متضاد است: طیف مدرن صنعتی ـ تولیدی آن، دارای دیدگاهی نزدیک به جناح چپ بوده، و طیف سنتی و تجاری آن، دیکتاتوری استبداد اجتماعی را تجویز نموده و لازم می‌شمرد. و اما در خصوص مذهب و اعتقادات دینی نیز که علی‌الظاهر وجه مشترک هر دو جناح عمدهٔ حاکمیت به حساب می‌آید، وجوه تضاد و تعارض را بطور آشکار و غیرقابل انکاری، می‌توان مشاهده نمود. با اندکی تأمل و دقت در ابراز اندیشه و نظر هر کدام از جناحین در مورد مذهب و خصوصاً دین اسلام، درمی‌یابیم که تفسیرها، برداشتها و تحلیلهای آنان از مذهب و حتی شکل و شمائی که از دین ارائه می‌کنند، کاملاً با اعتقادات و دیدگاههای آنان نسبت به سیاست و اقتصادی که مبلّغ و مجری آن می‌باشند، مطابقت دارد. یعنی در واقع امر، دین آنها همان توضیحات و توجیهاتی است که هر کدام از دو جناح برای تبیین و تبلیغ دیدگاههای سیاسی و اقتصادی خود بکار می‌برند. یا به عبارت دیگر، آنان به جای آنکه سیاست و اقتصاد خود را بر اساس آموزه‌ها و تعالیم دینی، پی‌ریزی نمایند، دین را با ترازوی باورها و ایده‌های سیاسی و اقتصادی مورد نظر خود، مورد ارزیابی و سنجش قرار می‌دهند. البته گروهها و جریانات فکری ـ سیاسی دیگری نیز در بدنهٔ حاکمیت وجود دارد که با وجود دارا بودن بعضی خصوصیات ویژه و شناخته شدهٔ خود، گهگاهی بنا به مقتضیات و شرایط خاصی، تمایلات و نزدیکیهایی را با دو گروه فوق‌الذکر از خود بروز می‌دهند، که به دلیل همین صفت پاندولی، چندان قابل بحث و بررسی نمی‌باشند.

حال با این تعریف مختصر و سربسته‌ای که از ماهیت سیاسی، اقتصادی و اعتقادی دو جناح عمده حاکمیت بوجود آمد، و بدون شک بخاطر همین ایجاز و اختصار ممکن است که بدون اشکال هم نباشد، در ارتباط با فرمایشات آقای حاجیانی این سؤال مطرح است که آیا مستقل فکر کردن و مستقل عمل نمودن، به معنای معتقد بودن به تفکر و ایدهٔ دیگری سوای آنچه گفته شد، نمی‌باشد؟ پس اگر قائل به وجود جناح دیگری با اندیشه و دیدگاهی شویم که آقای حاجیانی را نیز در برمی‌گیرد، ضروری است که جناب ایشان، حداقل برای آگاهی بیشتر مردم و موکلین خود، اصول کلی و جزئیات آن را تبیین نموده و چارچوبهای نظری و عملی آن را بصورت شفاف و بدور از کلی گویی و سردادن شعارهای رایج، مشخص فرمایند. زیرا بدون تردید، طرح این دیدگاه جدید می‌تواند انتخاب اصلح را در انتخابات آینده مجلس شورای اسلامی، برای مردم آسانتر نماید.

در اینجا ذکر این نکته را ضروری می‌دانم که صرف نظر از اهمیت مطالب مطروحه در مقاله آقای حاجیانی، انگیزه محکمی که موجب تحریر این مقاله گردید، همانا جوابیه ۲۳ صفحه‌ای ایشان بود که حکایت از اعتقاد جدی نامبرده به بحث و مناظره منطقی، و حوصله و سعهٔ صدرشان در شنیدن نظرات مخالفین دارد، هر چند که از پاسخ‌هایشان گهگاهی بوی عصبانیت به مشام می‌رسید که متأسفانه به هیچ وجه شایسته شأن و مرتبهٔ سیاسی و مذهبی ایشان نمی‌باشد. به هر حال برای ایشان و تمامی گردانندگان هفته نامه نسیم جنوب که بجای تلاش در کسب درآمد و نشر آگهی‌های تبلیغاتی سودآور، امکاناتی برای طرح و ارائه آزادانهٔ افکار و اندیشه‌های مختلف را در جامعه فراهم نموده‌اند، آرزومند موفقیت و بهروزی هستم.

دور از چشم سردبیر

با این انتقادهای پوچ مشکلی حل نمی‌شود

● حیدر بوازی ـ کنگان

سردبیر محترم نشریه نسیم جنوب برادر ارجمند و گرامی حقیر برادر آزاده و جانباز شما حیدر بوازی فرزند مرحوم علی می‌باشم که در فاصله ۲۷۰ کیلومتری در موقعیت جنوب استان بوشهر واقع در حومه شهرستان بندر کنگان عاجزانه مشغول به دعاگوئی جنابعالی، دیگر همکاران زحمتکش آن نشریه می‌باشم. آنچه که شما در پیش شماره نهم، مورخ ۷۷/۲/۱۴ در صفحه دوم تحت عنوان اعتراض حاجیانی به اجرای موسیقی در استان بوشهر به چاپ رسانیده بودید خواندم و خیلی تحت تأثیر قرار گرفتم، از اینکه آن برادر ارجمند و گرامی از نشریه مربوط به عنوان انتقال احساسات و افکار خویش و چند تن از خبرنگارانی که علی‌الحساب برای آن نشریه اخبار کذب و بی‌معنی را جمع‌آوری کرده وبه دستور آن بزرگوار به چاپ رسانیده و در اختیار عموم قرار داده و به آن تعداد افراد انگشت‌شماری که هیچگونه اطلاعی در خصوص امر به معروف و نهی از منکر نداشته امتیاز داده و آن افراد را تشویق به اهانت و ناسزاگوئی می‌فرمائید ـ جای بسی تأسف است که بعد از ۱۹ سال که از انقلاب اسلامی شکوهمندمان می‌گذرد و اینگونه شاهد قدردانی و سپاسگزاری از نمایندهٔ محترم منطقه خویش در مجلس شورای اسلامی می‌باشیم در مورخ ۱۳۷۷/۲/۸ برادر ارجمند و گرامی حجت‌الاسلام حاج عبدالله حاجیانی نماینده مردم زحمتکش دشتی، تنگستان، دیر و کنگان و حومه در جلسهٔ شورای اداری مرکز استان بوشهر به سه مطلب عمده در رابطه با ۱ـ موسیقی مطرب ۲ـ عسلویه و نای‌بند ۳ـ عزل و نصبهادر استان بوشهر اشاره فرمودند که متن کامل سخنرانی ایشان موجود است و می‌توانید یکبار دیگر کلمه به کلمه گوش فرا دهید ـ اگر نی‌انبان جزئی از فرهنگ بومی ملت است پس چرا در خلال هشت سال دفاع مقدس از آن موسیقی در صدا و سیما و دیگر اماکن شهر استفاده نشد؟ یا شاید بعد از آتش بس این ساز جزء فرهنگ بومی ملت به حساب آمده است؟ آیا می‌توان ایثارگریهای شهدا و جانبازان و معلولین و آزادگان را با نی‌انبان پاسخ داد؟ اصولاً برادران عزیزیکه هم اکنون به عنوان خبرنگار در نشریه فوق به اصطلاح در حال خدمت می‌باشند آیا تاکنون بوی جبهه را احساس کرده‌اند؟ آیا صدای گلوله و توپ را شنیده‌اند؟ آیا لحظهٔ شهادت برادر بسیجی که از ناحیهٔ ران هر دوپایش قطع شده است دیده‌اند؟ شما اگر واقع‌بین هستید متن کامل نامهٔ حقیر را در نشریهٔ خویش به چاپ برسانید و اگر دارای صداقت می‌باشید پاسخ سؤالات حقیر را بدهید. شما اگر نسبت به این ملت مسئول هستید چرامشکلات مردم را به گوش مسئولین نمی‌رسانید؟ چرا گزارش و خبر از خانواده‌های بی‌سرپرست تهیه نمی‌فرمائید؟ چرا اکثراً اطراف انسانهای سرمایه‌دار قدم برمی‌دارید؟ اگر نمایندهٔ محترم منطقه امر به معروف نکند شما امر به معروف انجام می‌دهید؟

چرا مشکل بی‌برقی را به گوش مسئولین محترم ادارهٔ برق نمی‌رسانید، شاید از مسئله‌ای واهمه دارید؟ اینکه از نماینده‌ای در خلال یکی دو سال کوتاهی که از نماینده بودنشان می‌گذرد در خصوص مشکلات مردم محروم انتقاد وایرادهای پوچ بگیرید مشکلی را حل نمی‌کند بلکه اوضاع و احوال نشریه فوق را خرابتر می‌گرداند، چون ابعاد مثبت کار را درنظر نمی‌گیرید، تنها در فکر خراب کردن جوّ و ضربه زدن به افرادی که تمامی مردم منطقه یکایک به پای صندوقهای رأی رفته و آنها را انتخاب فرموده‌اند، در واقع شما اگر سنگی به سوی ایشان پرتاب فرموده‌اید، اگر نمی‌دانستید بدانید که تمامی مردم منطقهٔ محروم دشتی، تنگستان، دیر و کنگان و حومه حاجیانی را دوست دارند و به اینذوست داشتن افتخار می‌کنند، و موضوع دیگری که خیلی برای حقیر جالب بود در روز ۱۳۷۷/۲/۸ سخنرانی برادر ارجمند و گرامی جناب حاجیانی در جلسهٔ شورای اسلامی بوشهر ایراد گردیده شده و حال آن که شما در ۱۳۷۷/۲/۱۴ یادتان آمده است، شاید در این مدت یک هفته شما معنی سخنرانی برادر بزرگوارمان را درک نفرموده‌اید.

حقیر از اینکه جسارت کرده و اوقات شریف آن بزرگوار و دیگر همکاران مربوطه را مشغول ساخته پوزش طلبیده و از آقا امام زمان (عج) عاجزانه سرافرازی و سربلندی تمامی عزیزان زحمتکش نشریه نسیم جنوب را آرزومندم (من‌الله‌توفیق)

مقدمتان مبارک و ماندنی باد

● دکتر حسین خویش دوست‌برازجانی
پزشک متخصص

سلام و صد سلام، نشریه‌تان را که دیدم برآن شدم که این چند سطر را قلمی کنم که این همهٔ بضاعتم است از اینجا شروع کنم که چند سال قبل که افکار ژرینفسکی مآبی* در منطقه رایج شده بود و هر روز شاعری را بجایی منصوب می‌کردند و قومی را برتر یا پست‌تر می‌انگاشتند، به این فکر می‌کردم که دیگر در جایی مثل استان ما که با تمام موقعیتش در محرومیت، آخر دنیا است این جنگ و جدالها برای چیست؟ به عبارتی در جهنم دعوا بر سر طبقاتش (که می‌گویند هفت طبقه دارد) کاری است عبث. خلاصه دردسرتان ندهم در این حین و بین خانم منشی از هم ولایتی‌ها که از به سرقت رفتن شاعر شهر برآشفته بود نزد من آمد که فلانی ببین ما چند تا شاعر و نویسنده داریم تا در مقابل مُدّعی رو کنیم، متوجه شدم که خیلی بهش برخورده. این گذشت تا اینکه به این فکر افتادم که راستی همهٔ بنیهٔ فرهنگی استانم چقدر است. هر چه فکر می‌کردم تفنگ چی داشتیم و بس، هر چند که بعضی از آنها مثل رئیس‌علی و غضنفرالسلطنه همهٔ آبرویمان است و یا غلوسوز که می‌گویند خودش یک رابین‌هود تمام عیار بوده است و البته کسانی مثل صادق چوبک که خدایش رحمت کند و نیز منوچهر آتشی، باباچاهی و حمیدی نیز داریم که تعدادشان به عدد انگشتان یک دست هم نمی‌رسد. تا اینکه نشریه نسیم جنوب به دستم رسید، دوستان می‌گفتند در جامعیتش روزنامهٔ جامعه‌ای است برای استان بوشهر، با خواندن شماره‌هائی از آن متوجه شدم که در استانمان هم تفنگچی داریم و هم قلم به دست. نشریهٔ شما را عرصهٔ تظاهر هر اندیشه‌ای یافتم از طرفداران نی‌انبان تا مخالفین آن هر چند دیر نوشتم ولی مقدمتان مبارک و ماندنی باد.

* ژرینفسکی نماینده دومای روسیه که مدعی است باید وسعت روسیه به زمان تزار برسد.

یک توضیح: در پی چاپ جوابیه آقای حاجیانی(نماینده مجلس) در ۴ شماره نسیم جنوب، نامه‌های زیادی در نقد این جوابیه به دفتر نشریه ارسال گردیده، گرچه برخی از این نامه‌ها نیز حروفچینی و آماده گردیده بود، ولی به سبب کمبود جاو حجم انبوه مطالب، ضمن پوزش از نویسندگان، انشاءالله در شماره آینده به چاپ خواهند رسید.

در چالش توسعه استان دستورکاری هم قرار می‌گیرد

نقدی بر سخنان مهندس خواجه‌پور نماینده بوشهر، گناوه و دیلم

● دکتر علی پولادی ریشهری

در روزنامه سلام در تاریخ ۷۷/۴/۱۸ خبری به این مضمون درج شده بود: "مهندس خواجه‌پور نماینده بوشهر: «برخی از قوانین گمرکی نیاز به بازنگری دارد»" با توجه به این خبر و خبر دیگری که در همین روزنامه در تاریخ دیگری درج شده بود، لازم دانستم که به عنوان یک شهروند بوشهری نکاتی را بیان نمایم. هدف از این نگاشته بررسی و وارسی مسایل و مشکلات اقتصادی استان نیست بلکه صرفاً یک تحلیل محتوایی و مقایسه‌ای است. به راستی بیان یک موضوع کلی چه دردی از دردهای مردم استان را رفع می‌کند.

باید از این نماینده پرسید که چه طرحی از برنامه دراز مدتی را طی هشت سال نمایندگی (با احتساب یکسال و نیم باقی مانده) برای استان پی افکنده‌اند که ثمر آن در حال حاضر بدست آمده باشد. تشخیص مسأله و مشکل نخستین گام برای رفع محرومیت است که به قول اطباء تشخیص نصف درمان است، پس نخست باید طرح مسأله یا به عبارت امروزیها معضل شناسی کرد. باید معضل را بصورت عملیاتی تعریف کرد تا اندازه‌گیری و ارزیابی آن میسر باشد، بعد از آن، امکانات و توانمندیها را باید مدنظر قرار داد، پس از شناخت مسأله، تعیین حدود و تعریف عملیاتی آن، تازه مرحله بررسی ساختار، فرآیند، کارکرد و پی‌آمد یک راهکار فرا می‌رسد و باید چندین مرحله دیگر نیز دراین فرایند طی شود تا بتوان در پایان به وارسی ثمره وحاصل پرداخته شود. لیکن در زمانی که باید میوه و ثمره نهالهای هشت سال پیش کاشته (با احتساب یکسال و نیم باقی مانده) این نماینده در حال حاضر بدست آید تازه ایشان به بررسی انواع بذر، نوع خاک، درجه حرارت و رطوبت می‌پردازد!!! در اینجا یکی از ساده‌ترین مشکلات استان و در عین حال مهم آن اشاره می‌نمائیم. ابتدایی‌ترین حق و دسترسی‌ترین سهم مردم این استان «لوله‌کشی گاز» است. زندگی بر روی میلیونها متر مکعب گاز، مجاورت با یکی از بزرگترین پالایشگاههای خاورمیانه و ...! در این زمینه چه فعالیتهایی انجام شده است؟ در حالیکه نمایندگان استانهای دیگر در عصر سازندگی و در راستای رشد و توسعه اقتصادی تحولات شگرفی را در حوزه‌های خود ایجاد نموده‌اند، شما نمایندگان استان بوشهر چه بستری برای رشد این استان مهیا کرده‌اید؟ اگر گفته شود که مکاتبه کرده‌ام، تقاضا نوشته‌ام، پی‌گیری کرده‌ام(مثل آن مدارکی که در زمان انتخابات قبل مجلس شورای اسلامی در اختیار عموم قرار داده شد) اینها همه خوب، مفید، ارزشمند و قابل تقدیر است لیکن در عمل دستاورد این اقدامات چه بوده است؟ کلی گویی، قوانین پردازی و بیان واژه‌های شیرین بقدر کافی گفته شده است. در ارتباط با گاز ممکن است چنین گفته شود که شهر بوشهر به لحاظ موقعیت طبیعی و ساختار زیست محیطی آن، برای لوله‌کشی گاز مناسب نیست (در صورتی که مناطق و جاهای بدتر از بوشهر هستند که لوله‌کشی گاز دارند) خوب!! با این وجود، چرا شهرستانهای دیگر استان باید از این نعمت بی‌نصیب باشند. مهندس خواجه‌پور در بخش دیگری از صحبتهای خود مرقوم فرموده‌اند که "به جهت رفع نیازهای معیشتی مردم شهرستانهای گناوه و دیلم راه‌اندازی اینگونه بازارچه‌ها (بازارچه‌های مرزی) در دستور کار است". جا دارد توجه شما را به این خبر که در روزنامه سلام به تاریخ ۷۷/۴/۱۷ جلب نمایم: «استاندار خوزستان در جلسه بررسی منطقه ویژه اقتصادی استان گفت: ۱۲۰ تن از نمایندگان مجلس با طرح تبدیل منطقه ویژه اقتصادی استان خوزستان به منطقه آزاد موافق هستند و لذا باید تلاش شود تا طرح را از طریق هیئت دولت به مجلس دهیم». آیا بیان دقیق تعداد نمایندگان موافق با منطقه آزاد خوزستان چیزی جز نشان از فعالیت و پویای نمایندگان استان خوزستان دارد؟ در حالیکه نمایندگان استان خوزستان همّ و غمّ خود را صرف بررسی راهکارهای رشد و توسعه استان خود نهاده‌اند، تازه در استان ما بحث و بررسی درباره نی‌انبان و تأثیر نی‌انبان بر نی‌انبان نشینان در چالش توسعه قرار گرفته است. با اینکه طرح بازارچه مرزی چند سال است که نقل محافل است لیکن تحقق آن هم در عمل مدیون تلاشهای مجدانه استاندار محترم است. نماینده بوشهر در جای دیگر اظهار داشته‌اند که ایجاد بازارچه‌های مرزی یکسال و نیم است که در دستور کار قرار دارد. چه دستور کاری؟! کی آخر؟! مگر این هشت سال (با احتساب یکسال و نیم باقی مانده است) نمایندگی شما چه چیزی در دستور کار بوده است؟ آیا استان ایلام و شهر مهران بیشتر در اولویت قرار دارد یا شهرستان گناوه، دیر و کنگان و... جا دارد توجه عموم را به این خبر هم جلب نمایم تا میزان و ملاک پیشرفت استان در مقایسه با استانهای دیگر به محک قضاوت گذاشته شود. روزنامه سلام در مورخه ۷۷/۴/۱۷ آورده است: «بازارچه مرزی مهران در استان ایلام به زودی تأسیس خواهد شد». باشد تا در چالش توسعه دستور کاری هم گنجانده شود. هدف در اینجا ارائه طرح و برنامه اقتصادی نیست، چراکه آن خود مقوله جدایی می‌طلبد. لیکن بیان معضل گاز تنها یک طرحواره شناختی سرانگشتی است. قضاوت نهائی در آنچه به عرض رسید به افکار عمومی واگذار می‌شود که بهترین داور و قضاوتگر است.

نسیم جنوب

هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: دکتر عبدالامیر خلف پور
مدیر مسئول وسردبیر: یونس قیصی زاده
مدیر اجرایی: مهندس محمد مهدی بنچاری
مدیر فنی: حسین ابوالحسنی
بخش ادبی: منوچهر آتشی
بخش مقالات: سید قاسم یاحسینی
بخش ورزشی: سید محمد سیدزاده
بخش هنری: حسین دهقانی
بخش اقتصاد: پرویز حاجیانی
بخش معارف: حجة‌الاسلام محمد فولادی
بخش سیاسی: خضرخلیلی
بخش جوانان: محمدسعید فقیه
بخش عکاسی: عباس حیدری
چاپ ولیتوگرافی: چاپخانه علوی بوشهر، خ امام، خ شهید حیدری
آدرس: بوشهر، خ امام، خ فاطمیه، خ شهیدقیصی زاده، دفتر هفته‌نامه نسیم جنوب ـ تلفن: ۳۵۸۲۰ صندوق پستی: ۱۱۹۹